

مناسبات سیاسی علمای شیعه با سلاطین و دیدگاه‌های امام خمینی(ره)

علی ابوالحسنی (منذر)

اشاره

روابط و مناسبات علما و مراجع شیعه با دولتها و سلاطین (و نیز جریانها و احزاب مقتدر) عصر خویش بویژه در قرون اخیر، و فرایند پرنشیب و فراز این روابط و مناسبات از «تعامل» تا «تقابل»، از جمله موضوعات بسیار مهم و اساسی در تاریخ کشورمان است که محققان و تحلیلگران رشته سیاست و تاریخ، از بررسی دقیق و آشنایی کامل با آن ناگزیرند. اهمیت این امر تا آنجا است که، با توجه به نفوذ و تأثیر ژرف و گسترده آموزه‌ها، احکام و سنتهای شیعی در حیات فردی و اجتماعی ملت ایران، و نقشی که علما (به عنوان مبین، مروج، پاسدار و مجری این احکام و معارف) در اجتماع ایران داشته و دارند، می‌توان گفت که هرگونه تبیین و تحلیل از پیشینه تاریخی این مرز و بوم، خصوصاً رویدادهای کلان و تاریخساز آن نظیر جنبش تنباکو و مشروطیت، بدون واکاوی عمیق و جامع اندیشه و عملکرد روحانیت، و ضمن آن: روابط و مناسبات این گروه با حکومتهای عصر، تبیین و تحلیلی ناقص، خام و ابتر است.

ضمناً از آنجا که قدرتهای حاکم بر جامعه، منحصر به «شاهان و امیران» نبوده و گروهها و احزاب سیاسی - اجتماعی نیز (در برخی از برهه‌ها) در پرتو نفوذ و قدرت گسترده اجتماعی - فرهنگی خود، زمام امر سیاست را به دست گرفته و اراده و خواست خویش را حتی بر دولت و دربار وقت، تحمیل می‌کنند، لهذا در بررسی روابط و مناسبات علما با قدرتهای زمانه، بایستی مناسبات علما با این گروهها و جریانهای مقتدر را نیز (که عملاً جزئی از قدرت حاکم به شمار می‌آیند) در تحقیق و تحلیل خود، از نظر دور نداشت.

سوگمندانه باید گفت که بسیاری از اظهارنظرها و تحلیلها که درباره علمای شیعه و مناسبات آنان با حکومتها ارائه می‌شود، گذشته از نقص تتبع و کاستیهای تحقیق، مستقیم یا غیرمستقیم، آلوده به پیش داوری‌ها و اغراض ایدئولوژیک یا

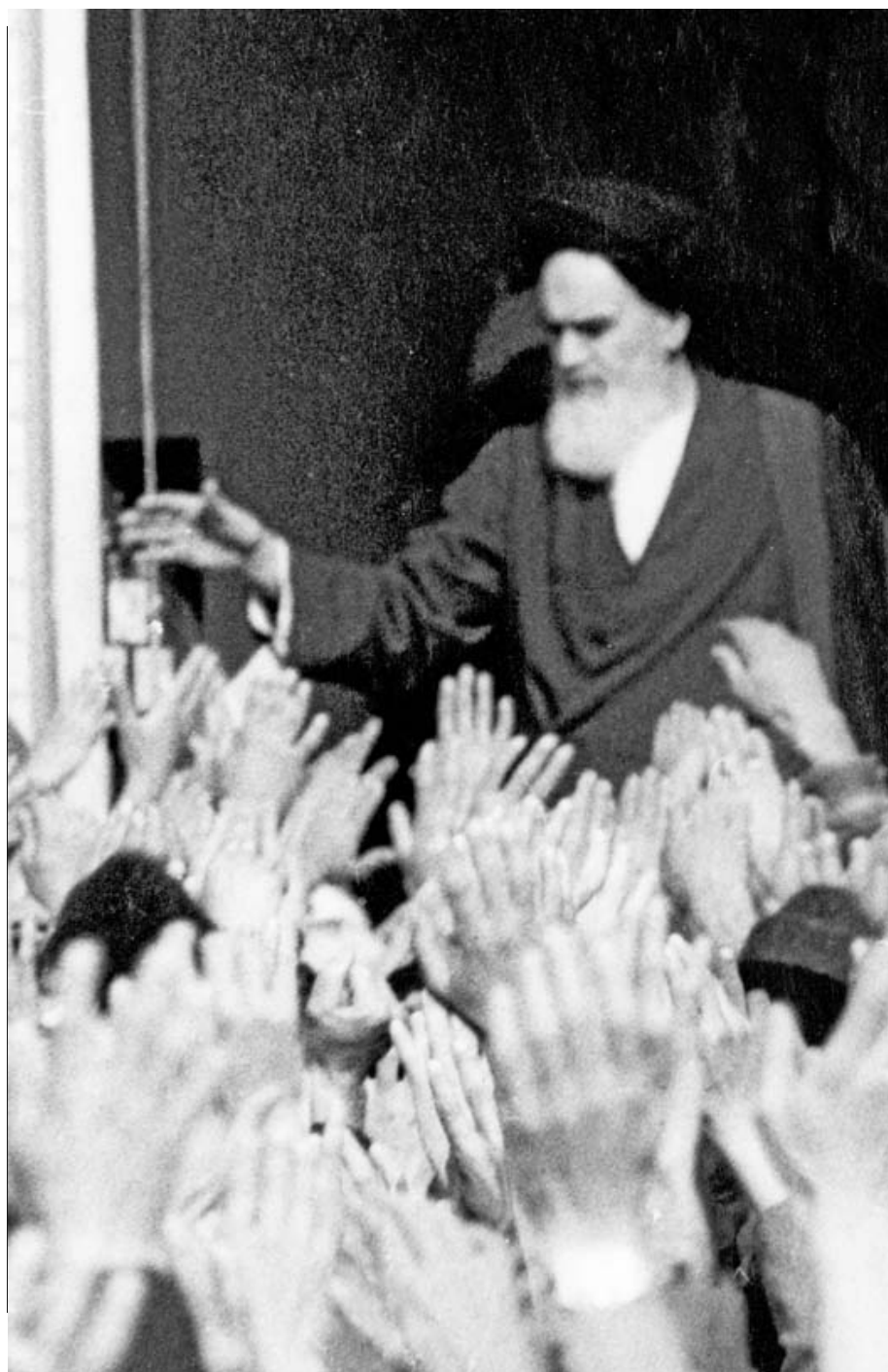
تعصبات حزبی و گروهی و فرقی است و چه بسا در ذیل نزاعها و تصفیه حسابهای فلان دسته و حزب و رژیم سیاسی یا مرام ایدئولوژیک و فرقه شبه دینی و... با فلان عالم مشخص شیعه، بلکه با کل روحانیت شیعه (به طور عموم) قرار دارد. ضرورت بررسی اساس مسئله (یعنی، مناسبات علما با قدرتهای فردی و گروهی عصر)، و تحریفات گوناگونی که در تبیین و تحلیل این مسئله صورت گرفته و می‌گیرد، راقم سطور را بر این داشت که به عنوان پیش درآمدی بر آشنایی دقیق، جامع و بی‌شائبه با «مواضع سیاسی - اجتماعی - فرهنگی» علمای شیعه در مواجهه با قدرتها، جریانها و حوادث بزرگ عصر، «دیدگاهها و مبانی کلان نظر و عمل» علما را در عرصه اجتماع و سیاست، مورد بررسی و مذاقه قرار دهد و از بیانات امام خمینی (ره) نیز برای روشن‌تر شدن ابعاد ظریف مسئله بهره گیرد.

عوامل و وجوه مؤثر در تصمیم‌گیری و اقدام سیاسی علما

هر فقیه زمان آگاه و متقی، از شمار فقیهان و الامقام تاریخ شیعه، در مقام انتخاب و اتخاذ نحوه برخورد خود با اشخاص، گروهها، جناحها و جریانات عصر، از سویه‌ها و مؤلفه‌های مختلف به وضعیت موجود نظر افکنده و بر مبنای آنها دست به تصمیم و عمل می‌زند: از یکسو بر اساس «دیدگاهها و مبانی مقبول فقهی» خود عمل می‌کند، و از دیگر سو بر مبنای «شناخت» خود از سوابق، لواحق و خصایص اشخاص و گروهها و جناحها و جریانات یادشده، و نیز «جمع‌بندی کلی» ای که از نقاط «قوت و ضعف» هر یک از آنها در قیاس با رقیبان یا مخالفان آنها دارد، و از سوی دیگر، بر پایه «برآورد»ی که از مسائل مختلف زیر دارد:

۱. میزان نفوذ و مقبولیت خود در اجتماع، و کمیت و کیفیت نیروهای (بالقوه و بالفعل) موجود در بین هواداران و پشتیبانان خود و همچنین حدّ آمادگی مردم برای فداکاری در راه اصلاح مفاسد و تحقق بخشیدن به آرمانهای مطلوب به رهبری او،
۲. میزان مساعدت اوضاع و شرایط داخل و خارج کشور برای شروع یا گسترش حرکت اصلاحی مورد نظر،
۳. میزان و درجه شدت و ضعف خطری که از سوی جناحها و جریانات مؤثر یا حاکم نسبت به اسلام و مسلمین احساس می‌شود، و به تبع آن، میزان ضرورت عقلی و شرعی برای قیام و اقدام اصلاحی.

روشن‌تر بگوییم: نحوه برخورد هر فقیه شیعی (که شرعاً شرایط «حکم و فتوی» را دارد) با حوادث و رخدادهای اجتماعی - سیاسی زمانه، و نیز با رجال و گروههای مؤثر و تاریخ‌ساز عصر خود (اعم از عناصر حاکم و مسلط، و یا مخالف با قدرت حاکمه و در



[۲۸۷-۷۴]

شُرْفِ سلطه) اولاً ریشه در نظریات و آراء خاص فقهی و استنباطات شرعی او در حوزه مسائل اجتماعی، سیاسی دارد. یعنی اینکه، فی‌المثل، به حسب برداشت و استنباط خویش از منابع و ادله معتبر عقلی و نقلی، چه حد و اندازه‌ای از «ولایت امر» را برای فقیه جامع‌الشرایط قائل است و از دیدگاه اجتهادی شخص وی، شرع مقدس چه مقدار به او اختیار داده و متقابلاً چه اموری را بر وی تکلیف کرده است؟

ثانیاً متناسب با نوع شناختی است که فقیه مزبور شخصاً و مستقیماً یا از طریق وسائط مؤثّق (یا وثوق‌انگیز) خود، در یک جمع‌بندی کلی، از ماهیت، انگیزه، مقاصد، سوابق و لواحق اشخاص و جناحها و جریانات مؤثر موجود در کشور دارد، و بر حسب اطلاعات او، میزان خلوص، صداقت، تقوا، تشرّع و وطنخواهی یا نفاق، انحراف، تباهی، وابستگی و سرسپردگی به بیگانه در آنان چه مقدار است؟ درجه نفوذ آنان در بین مردم، و حدّ پایداری‌شان بر سر آرمانهای خود در مواقع بروز فشار و تشدید خطر تا کجاست؟ آنها چه میزان و تا چه حدی، قابل اعتمادند و چه مرتبه‌ای از شایستگی یا ناشایستگی را دارا هستند؟ نقاط قوت و ضعف و جهات صلاح و فسادشان کدام و در چه حدی است؟ چه آثار مثبت و یا تبعات سوئی بر پیروزی و شکست آنان مترتب است؟ و، مهم‌تر از همه، کدام یک از ایشان (از نظر فقیه یادشده) در یک جمع‌بندی و معدّل‌گیری کلی، نسبت به عناصر یا طیف رقیب و دشمن، مصداق «صالح» یا «اصلاح»، و یا به عکس، «فاسد» یا «افسد»ند؟ کدام یک از آنها «خیرالموجودین» یا «خیرالظلمه» یا «شرّ کمتر و کوچک‌تر» (أَقْلُ الشَّرِّینَ یا أَقْلُ المَحْذُورِینَ) محسوب می‌شوند و به عکس، کدام یک از ایشان، مصداق «شرّالموجودین» یا «شرّ بزرگ‌تر» می‌باشند؟ و حمایت مشروط از کدام یک از آنان - به قول فقها: در «دَوْرانِ امر بین‌المحظورین»، یعنی بر سر دو راهی انتخاب جبری میان آنها - با رویه عقلایی «دفع افسد به فاسد» همخوان و منطبق است؟

آیا جناح و جریانی که، بالفعل، بر کشور حاکمیت و سلطه دارد، در قیاس با جناح و جریان رقیب یا خصم، حکم «افسد» نسبت به «فاسد» را دارد یا صورت «فاسد» نسبت به «صالح» را؟ یا آنکه (به دیده او) حاکمان، «فاسد»ند و جناح رقیب، «افسد»؟!^۱

۱. چنانکه در تلقی آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری، دستگاه قاجار - با همه معایبی که داشت - در برابر کسانی چون تقی‌زاده و حسینقلی‌خان نواب دو تذکره‌ای! و سردار اسعد و یغرم‌خان، حکم فاسد در برابر افسد را داشت و چنانکه در چشم شیخ بهائی و میرداماد، شاه‌عباس صفوی - با همه منقصت - بر استعمارگران پرتغالی که گلوگاه خلیج فارس را به زور نیروی بی‌رقیب دریایی خویش در آن روزگار فراجنگ خود داشتند و نیز بر ازبکان و عثمانیان که همواره در پی اشغال ایران و قتل‌عام شیعیان و هدم بنیان تشیع بودند، رجحان داشت.

نیز، چنانچه قدرت حاکمه در قبال عناصر مؤثر مخالف، حکم فاسد در برابر صالح یا فاسد در برابر فاسد را دارد، آیا میزان افسد یا فاسد بودنش، در حدی است که ایجاد یک حرکت قهرآمیز و خونین - آمیخته به رنج و شکنج بسیار، و مستلزم بسیج همه قدرت و توان، و صرف هزینه هنگفت - بر ضد آن، مقرون بر صرفه بوده و بر عدمش، به هر حال، ترجیح دارد یا آنکه چنین نیست؟ اصولاً دامنه و عمق خطری که، از سوی قدرت حاکم، اسلام و مسلمین را تهدید می‌کند چه مقدار است؟ و آیا دفع آن خطر صرفاً منوط به برخوردی قهرآمیز و خونین با حکومت است؟ یا نه، اوضاع و شرایط به گونه‌ای است که می‌توان از راهها و شیوه‌های نسبتاً مسالمت‌آمیزی چون تماس و گفت‌وگو با سران حکومت، و نصیحت و توصیه آنان به صلاح و سداد، فرستادن اشخاص به درون دستگاه و تقویت عناصر خیرالموجودین آن، اقدام کرد و احیاناً با آمیختن مقداری از چاشنی تهدید به توصیه‌ها و هشدارها به قدرت، و به اصطلاح: فشار از پایین و چانه زنی از بالا، به تعدیل خودکامگیها و تقلیل مفاسد پرداخت و مجبور به پرداخت هزینه‌های سنگینی که نوعاً برخورد قهرآمیز با حکومتها به همراه دارد نشد؟

همچنین، گاه (به نظر فقیه) از درگیری حادّ و خونین با یک شرّ، شرور دیگری برمی‌خیزد که ای بسا تبعات آن برای اسلام و مسلمین، از شرّ موجود، کمتر نیست، بلکه خطرناک‌تر هم هست. از این رو، در چنین مواردی، فقیه به منظور پرهیز از گرفتار شدن کشور به شرور بزرگ‌تر، به مدارا و مامشات با حریف می‌پردازد و در تکاپو و حرکت اصلاحی خود، به برخوردهای ملایم بسنده می‌کند. گاه نیز، فقیه می‌بیند شخصی که در آلودگی وی جای هیچ تردیدی نیست دارای مقام و عنوانی است که درگیری با وی، خواه‌ناخواه، به وجهه و اعتبار آن عنوان آسیب می‌رساند و، در عین حال، مصلحت حفظ حرمت و اعتبار آن عنوان در حدی است که بر مفسده تحمل آن آلودگیها چیرگی دارد. نتیجتاً، در چنین مواردی نیز چاره‌ای جز تسالم و یا اکتفا به مرتبه‌ای محدود از اعتراض و انتقاد، نمی‌بیند.^۲

۲. نمونه‌ای از سالهای اخیر بیاوریم. در زمان حاکمیت دولت موقت انقلاب اسلامی، رهبر فقید انقلاب، در خلوت خویش با برخی آخضاء، بر انتقادات و حتی احساس خطر شدید آنان از پاره‌ای آراء و اعمال رئیس دولت (مهندس بازرگان) صحّه می‌گذازد. اما در عین حال، ساعت یا ساعتی بعد، از تریبون عمومی، مخالفت با وی را، در حکم ضدیت با اسلام و انقلاب می‌شمردند و جانبداری از کابینه وی را لازم و ضروری. و این، عمدتاً بدان خاطر بود که در آن روزگار، تنها «شخص» وی - جدای از عنوانی که با خود داشت - مطرح نبود. بلکه، شخص وی - با همه انقتهایی که بحق، بر بسیاری از آراء و اقوال و اعمال وی وجود داشت - در سطح داخل و خارج، و خصوصاً عرف جهانی، محض در عنوان رئیس دولت موقت

ثالثاً نحوه برخورد فقیه شیعی با حوادث و نیز رجال و گروههای مؤثر عصر خویش، بسته به این است که فقیه یاد شده، بر پایه اطلاعات و آگاهیهای به دست آمده، حد قدرت و نفوذ مردمی خود، و درجه آمادگی و پایداری و استقامت (بالفعل و بالقوه) مردم را در اطاعت از فرمانها و پیشبرد نظرات اصلاحی خود، و تحمل مشقات و مصائب راه مبارزه، چه مقدار می بیند؟

برای فقیه، به عنوان کسی که باید در برابر خدا، مردم و تاریخ، پاسخگوی اعمال خود و صدمات وارده بر مبارزان پیرو خویش باشد، به جد این سوالات مطرح است که: آیا فریادش بر ضد حکومت، از سوی ملت، پاسخی درخور و شایسته به دنبال خواهد داشت؟ (نمونه، ایران انقلاب اسلامی) یا مصداق «آهن سرد کوبیدن» را خواهد داشت؟ (نمونه عراق در اواخر حیات مرحوم حکیم). مردم، بر فرض اجابت، تا چه مرزی حاضر به ایستادگی و فداکاری اند و بویژه در برابر افسون تبلیغاتی دشمن و تهدید خصم چه مقدار مقاومت می کنند؟ ظرفیت رشد و تکمیل نقاط قوتشان، چه قدر است؟ توان بالقوه و بالفعل شان در چه حدی است؟ آیا قیام بر ضد، مثلاً، دستگاه حکومت به پشتیبانی چنین کسانی به محور باطل مسیطر موجود می انجامد و یا ته مانده قوا را نیز بر باد داده به استقرار سلطه مضاعف خصم مدد می رساند؟ تجربیات تاریخی بی واسطه و یا با واسطه خود او، در این باب، چه حکمی می کنند؟

آیا مورد، از مواردی است که حتی به بهای از دست رفتن تمامی نیروها، بایستی فریاد کشید و، با نثار خون هم که شده، نقاب تزویر از چهره باطلی که می آید تا بر همه چیز سلطه ای عمیق و دیرپا یابد و اسلام و روحانیت را از ریشه برکند، کنار زد (چنانکه شیخ شهید نوری، در قبال سلطه فاتحان طرفدار روس و انگلیس تهران، و احیای مشروطه سکولار وارداتی، چنین می اندیشید، و امام نیز نسبت به رژیم پهلوی در نیمه دهه ۴۰ شمسی به بعد همین اعتقاد را داشت) و یا از مواردی است که به نظر فقیه، مفاسد جاری چندان ریشه ای و ریشه دار نیست و بنابراین باید تنها در صورت امید به پیروزی و رجاء تأثیر، قیام و اقدام کرد؟

رابعاً باید دید که از نظر فقیه مورد بحث (با توجه به تصور کلی ای که از مراحل گوناگون برخورد با فساد و مواقف مختلف اصلاح عیوب دارد و دامنه و عمقی که از فساد موجود می شناسد) زمانه مستعد کدامین مرحله از قیام، و اوضاع و شرایط، مقتضی

→ انقلاب اسلامی، گردیده و نقض حرمت شخص وی - با برخوردهای تند - ناگزیر به نقض حرمت اسلام و انقلاب می انجامید، ملازمه ای که قاعدتاً پس از کناره گیری مرحوم بازگان از ریاست دولت اسلامی، دیگر وجود نداشت.

کدامین موقف از مبارزه است؟ آیا زمان، زمان «نصیحت» به قدرت است؟ آیا هنگامه «اتمام حجت» به وی فرا رسیده؟ و یا اینکه، کار از این همه درگذشته و باید درفش «پیکاری خونین» را برافراشت؟

هدف اصلی رهبران دینی، آدم‌سازی است

در این زمینه، به اختصار، بایستی اشاره کنیم که سیره انبیاء و اولیای الهی، تا آخرین حد امکان، بر «تربیت» مردم (از همه طبقات)، و سوق دادن آنان از ظلمت گمراهی به روشنای هدایت است.

می‌گویند در انقلاب کوبا رهبر قیام (فیدل کاسترو)، در هنگام پیروزی، به هواداران خود فرمان داد که، تا این سیگار (مارلبرو) را بر لب دارم، بروید و هرکس را از ضد انقلاب می‌شناسید، به جوخه اعدام بسپارید! (و پیدا است که در این‌گونه مواقع بحرانی، بسیاری از عقده‌گشاییها و تصفیه حسابهای شخصی نیز بهانه یا عنوان «اعدام انقلابی» می‌یابند!) اما هنر یک رهبر الهی هرگز درو کردن فلّه‌ای اشخاص فاسد - در فاصله کشیدن یک سیگار - نیست! و اصولاً، برای مردان خدا اصالت از آن چیزی فراتر از پیروزیها و شکستهای ظاهری است. (بگذریم از اینکه این‌گونه تصفیه‌ها! آن هم به دست عناصر غیرمسئول و به طور بی حساب و کتاب و با ضرب الاجل! تحت تأثیر چه احساسات کور و خصومت‌های شخصی‌ای قرار خواهد گرفت.)

حضرت موسی، پیامبر توحید علیه السلام در قبال عنصری چون فرعون مصر نیز، به امید اصلاح و زدودن غبار غفلت از صفحه فطرت خداخواه وی، و یا، لاقلاً، به منظور اتمام حجت با وی، به تعبیر قرآن کریم: نخست با «قول لئین» به طرح براهین قاطع و ارائه آیات و بینات الهی می‌پردازد. و ابراهیم خلیل الرحمن (ع) نیز، اگر بتها را - در غیبت نمرودیان از شهر - یکایک در هم می‌شکند و بعد تبر را بر دوش بت اعظم می‌گذارد (که به پای بت اعظم گذاشته شود؛ و به آن نتیجه مهم عجیب نائل می‌شود) بیشتر در پی شکستن بت‌های ذهنی مردم بابل و ایجاد یک انقلاب فکری در ذهن و دل مرده آن قوم بت‌زده است.

اصولاً در طول تاریخ توحید، همیشه، زمانی «شمشیر جهاد» از نیام بیرون کشیده می‌شود که پیش از آن، همه راه‌های هدایت و اتمام حجت، به بن‌بست رسیده باشد. پیکار خونین با دشمنان خدا نیز، نه به عزم «جهانگیری و جهانگشایی» معمول ارباب قدرت، که به منظور «زدودن موانع» از سر راه «هدایت» خلق است. در نهضت اسلامی

اخیر نیز، از سوی رهبر فقید انقلاب به اولیای جبار نظام ستمشاهی، نخست به کرات نصیحت شد و سپس، به دفعات، اتمام حجت گردید و تنها آنگاه که رژیم پهلوی، با توسعه روزافزون دامنه اختناق و فساد و کشتار و سرسپردگی و دین ستیزی خود، ثابت کرد که به هیچ صراطی مستقیم نیست، صلاهی پیکاری خونین با آن در داده شد و پس از آن نیز، باز در طول قیام، به کرات از سران ارتش خواسته شد به آغوش ملت بازگشته و گذشته سیاه خود را به زلال توبه بشویند...

در این مجال، البته، فرصت بسط و تفصیل تمامی جهات چهارگانه مذکور، و طرح نمونه‌ها و مصادیق تاریخی هر یک از آنها، (حتی در ربط با تاریخ معاصر) نیست؛ باشد که به خواست حق، در آینده تفصیلاً به این امر بپردازیم. لذا عجالاً تنها، گزیده‌ای از فرموده‌های امام خمینی (ره) را که روشن‌کننده برخی از نکات فوق و بسیاری از نکات گفتنی تاریخ است، در ادامه مقاله می‌آوریم.

کوتاه سخن اینک: هر فقیه شیعی با فرض دارا بودن شرائط حکم و فتوا (یعنی احراز ملکه علم و تقوا) در عرصه برخورد با رویدادها (و بلکه اصولاً هر فردی در تنظیم روش برخورد با موانع و مشکلات) نکات مزبور را در نظر می‌گیرد و خود آگاه یا ناخود آگاه، در انتخاب و اتخاذ نحوه عمل یا عکس العمل مثبت و منفی و یا مماشاتگرانه خود نسبت به اشخاص، جناحها، جریانات و رخدادهای گوناگون زمانه، و نیز تعیین نوع و تنظیم بُرد حرکت اصلاحی اش در زمینه‌های مختلف دخالت می‌دهد؛ لذا چنانچه تفاوت رویه و سلیقه‌ای، احیاناً، بین فقیهان و الامقام شیعه در اعصار گوناگون - و چه بسا در یک عصر واحد (نظیر دوران مشروطه) - به چشم آید، از همین جا ناشی می‌شود و به عبارتی روشن‌تر: بیشتر به اختلاف در «تشخیص موضوع» - یعنی تلقی و تحلیل ویژه فقها از ماهیت جناحها و مبدأ و منتهای جریانات عصر، و پیش‌بینی خاصشان در مورد آثار مثبت یا منفی سکوت یا اقدام، و پیروزی یا شکست در فلان قضیه و... امثال این‌گونه امور - بازمی‌گردد.

بر این اساس، کسانی که جوای درک حقیقت تاریخ و دستیابی به قضاوتی صحیح، واقع‌بینانه و جامع از عملکرد فقهای شیعه‌اند، بایستی - علاوه برگزیده از آشنایی دقیق با مبانی نظری و فقهی عالمان مزبور در حوزه مسائل اجتماعی، سیاسی و فهم دقیق معانی واژه‌ها و مصطلحات به کار رفته در کلام آنان - سایر نکات چهارگانه فوق‌الذکر (یعنی شناخت و تجزیه و تحلیل ویژه فقهای مزبور از ماهیت جناحها و جریانات عصر، و نقاط قوت و ضعف آنها، و تشخیص جناح و جریان خیرالموجود، و پیش‌بینی آینده جریانات، و میزان آمادگی و استعداد مردمان جهت پیشبرد نظرات اصلاحی و اصلاح معایب، و...) را نیز دقیقاً و ارسائی نمایند.

دیدگاه‌های تاریخی امام دربارهٔ مناسبات علما با سلاطین

شک نیست که ملت مسلمان ایران، در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی یعنی در سیاه‌ترین ادوار تاریخ شاهنشاهی، و بر ضد رژیم ستمشاهی، به‌پاخاست و به بهای سنگین هزاران مجروح و معلول و شهید، نه تنها در وجه «سلبی»، بساط آن رژیم و زوائد داخلی و خارجی وی را از خاک پاک میهن اسلامی بیرون ریخت؛ بلکه در وجه «ایجابی» نیز، بر هرگونه شاه و شاه‌بازی، قلم سرخ بطلان کشید و بر سر «نه» بزرگ خویش به نظام شاهنشاهی، چنان دلیرانه ایستاد که اگر تاریخ در هر زمینه‌ای قابل تکرار باشد، در این یکی، بایستی به ضرس قاطع گفت که هرگز تجدیدپذیر نیست. و اصولاً حقیقت این است که به اقتضای ذات انقلاب کبیر اسلامی (که جویای یک تحول بنیادین و همه‌جانبه در نظام کفر و شرک حاکم بر شرق و غرب جغرافیائی عالم است) و در پی پیامدهای شگرف سیاسی، نظامی، فرهنگی انقلاب در داخل و خارج کشور (که یک قلم آن قشون‌کشی مستکبرین ریز و درشت جهان به خلیج فارس، و قلم دیگرش حمله دیکتاتور بعث به این آب و خاک و تجهیز و تسلیح مستمر و تام و تمام آن از سوی قدرتهای استکباری چپ و راست و زوائد داخلی آنان در منطقه است) دامنه و ژرفای حرکت تاریخ‌ساز مردم مسلمان ایران، امروزه دیگر از مرز مسائلی نظیر «ضدیت با رژیم شاهنشاهی چندهزار ساله» در گذشته و (با وجود آنکه در داخل کشور، هنوز با مسئلهٔ ابتلا به بسیاری از تبعات دوران استقرار نظام ستمشاهی و حاکمیت استعمار بر این مرز و بوم دست به‌گریبان است) به خواست حق، دست‌اندرکار تمهید مقدمات و تکوین تاریخ جدیدی است که به لطف پروردگار و تحت زعامت حجت عصر (عج) مظهر عدل حق خواهد بود.

این همه - یعنی محکومیت نظام شاهنشاهی، و کینه به حق ملت نسبت به هرگونه خودکامگی فردی و جمعی - به جای خود محفوظ است. اما در درک حقیقت رویدادهای گذشتهٔ تاریخ (و از آن جمله: شناخت دقیق عملکرد فقهای پیشین شیعه در حوزهٔ مسائل سیاسی - اجتماعی) و، مثلاً، در فهم واقعات حوادث مشروطه، و تبیین نحوهٔ برخورد شخصیتی چون شهید شیخ فضل‌الله نوری و آقاسید محمدکاظم طباطبایی یزدی صاحب عروه با جناحها و جریانات گوناگون آن روزگار (اعم از عناصر مسلط حاکم از شاه و درباریان و دیوانیان تا عناصر مخالف و مبارز مؤثر)، علاوه بر توجه به نقاط ضعف و جهات فساد هر شخص و گروه و جناح و جریان، آشنایی با نقاط قوت و جهات امتیاز آن در قیاس با اشخاص، جناحها و جریانات رقیب نیز ضروری است؛ وگرنه راه بر یک

قضاوت همه‌جانبه و واقع‌بینانه بسته خواهد بود و، در نتیجه، نه به رمز «مماشات و تسالم» و احیاناً «حُسن رابطه» نسبی شیخ شهید با، مثلاً، عین‌الدوله - در نیمه نخست صدارت وی در پیش از مشروطه - پی خواهیم برد، نه جمع‌بندی کلی شیخ از نقاط قوت و ضعف جناحها و جریانات (که ملاک و مبنای اصلی او در تنظیم و تعیین نحوه برخورد با آنها بوده است) برایمان روشن خواهد بود، و نه اصولاً به شناختی دقیق و تحلیلی واقع‌بینانه از مبانی نظری و عملی شیخ در حیات سیاسی - اجتماعی وی قادر خواهیم شد و نه حتی دفاعی که رهبر فقید انقلاب اسلامی و دیگر علمای دین (از قبیل علامه امینی‌ها و شیخ آقابزرگ تهرانی‌ها و ادیب پیشاوری‌ها و محمدعلی اردوبادی‌ها) از عظمت علمی و شرافت اخلاقی و هوش سیاسی شیخ شهید نموده‌اند، قابل هضم خواهد بود؛ چنانکه اگر تحلیل‌مان از تاریخ صفویه و حوادث سیاسی - اجتماعی آن دوران دقیقاً منطبق بر نحوه نگرش و تحلیل امثال کسروی‌ها و برخی از روشنفکران مذهبی معاصر باشد، پیداست که جز به همان‌گونه قضاوتها و نتیجه‌گیریها نخواهیم رسید.

اگر رهبر فقید انقلاب اسلامی در جای‌جای گفتارش کارنامه سیاسی امثال محقق کرکی‌ها و شیخ بهائی‌ها و مجلسی‌ها را دفاع و تأیید نموده‌اند، صرفاً یک امر تحکمی و بیدلیل و ناشی از تعصب، به اصطلاح، صنفی! نیست؛ بلکه ایشان میان اوضاع و احوال و مقتضیات سیاسی - اجتماعی آن اعصار، و میزان و ماهیت فساد ارباب قدرت در آن روزگار (خصوصاً از حیث سیاست خارجی)، با اوضاع و مقتضیات دوران نهضت اسلامی اخیر ملت ایران (و کلاً دوران سلطنت این پسر و پدر) نوعی تفاوت قائل‌اند.

در این زمینه، پیش از اینکه به گزیده‌ای از کلمات ایشان نظر افکنیم، نخست بایستی به این نکته اساسی توجه کنیم که اصولاً مقام و موقف رهبر فقید انقلاب اسلامی، در اشاره به برخی از نکات تاریخی، هرگز مقام و موقف یک پژوهشگر و محقق تاریخی صرف (که انگیزه و مقصودش در طرح و تعقیب مسائل تاریخی، تنها و تنها، شناخت رویدادهای گذشته، روشن ساختن نقاط مبهم یا مجمل اعصار پیشین، کمک به اعتلاء سطح اطلاعات و آگاهیهای تاریخی، و امثال این امور است) نبوده و نیست. امام راحل (ره) اگر متعرض مسئله ارتباط برخی عالمان بزرگ شیعه با قدرتهای حاکمه وقت و یا متذکر خدمت بزرگ میرزای شیرازی در نهضت تحریم تنباکو به استقلال دولت و کشور ایران و نقش خطیر قیام ۱۹۲۰ عراق به رهبری میرزای دوم در حفظ استقلال آن کشور می‌شوند و یا اگر به حوادث دوران مشروطه و فرجام غم‌انگیز شیخ شهید اشاره‌ای می‌نمایند، هرگز شأن یک مورخ و ناقل تاریخ را - به عنوان ناقل و مورخ تاریخ - ندارند؛ بلکه در مقام اشارت به برخی حوادث گذشته، گاه شأن یک «پیر ناصح و موعظه‌گر» را

دارند که تذکر به پاره‌ای حوادث تاریخی را زمینه‌تنبّه و عبرت غافلان می‌سازد و گاه شأن یک «مبلّغ و معلّم دینی» را که شبهات ایمان‌سوز برخی کسان به فقه و فقهات و فقیهان پاسخ می‌گویند و گاه شأن یک «مصلح اجتماعی» و یا «پیشوای بزرگ قیام ضد استبدادی - ضد استعماری» را که خشتی‌کننده تبلیغات پرزرق و برق نظام شاهنشاهی و تبلیغات استکباری است و... گاه نیز - چه بسا - همه این شئون را یکجا به همراه دارند. در این صورت، پیداست که در هر موردی، به انگیزه‌ای خاص - تنبیه غافلان یا ارشاد گمراهان یا... - و از جنبه‌ای ویژه - بیان مظالم شاهان، خطرات قدرت، مجاهدات عالمان و... - به بخشی از واقعیات تاریخی اشاره می‌کنند. البته ایشان، خود، کم یا زیاد، در ذهنشان تصویری جامع از وقایع تاریخی دارند؛ اما در مقام اشارت، تنها از آن جنبه، و به آن بخش از واقعیت می‌پردازند که به نحو ایجاز، تأمین‌کننده مقصود اصلاحی ایشان است.

به راستی، وقتی که رژیم پهلوی، به دستور عوامل سام - ساکسون - صلیب - صهیون، به منظور ترویج جاهلیت شاهنشاهی، آیین خودکامگی، و رژیم حاکمیت مطلقه فردی، و نیز لکه‌دار کردن چهره پاک قیام اسلامی ملت، و محو و مسخ تاریخ اسلام و تشیع، از بلندگوهای تبلیغاتی خود، به ستایش شاهان تاریخ (آن هم نه به خاطر احیاناً نقاط قوت سیاست پاره‌ای از آنان، بلکه صرفاً به عنوان شاهی و شاهنشاهی) و در حقیقت به مدح و ثنای خودکامگیها می‌پردازد. پس از پیروزی انقلاب نیز، بازمانده‌های آنان در خارج با گرد آمدن در اطراف افرادی نظیر شاهپور بختیار و رضا پهلوی جمع شده به یاری دلار آمریکا و لیره انگلیس و فرانک فرانسه، خام‌خیالانه، در مقام بازگرداندن چرخ زمان به عقب برمی‌آیند! رهبران و راهیان طریق انقلاب را چه چاره‌ای جز اینکه، به رغم این‌گونه کسان، دفتر مظالم شاهان را برگشایند و بر جهات فساد آنان انگشت‌گذارند، وجود دارد؟! همان‌گونه که، مقتضی است به منظور تحلیل ریشه‌های تاریخی قیام بزرگ ملت ایران (که یک رکن عمده آن، نیل به آزادی و رهایی از یوغ استبداد حکام و حکام مستبد بوده و هست) و درک یکی از عمده‌ترین علل انحطاط مسلمین، و تبیین تبعات سوء و خانمانسوز دیکتاتوری، و تحذیر از خطر بزرگی که در کمین تمامی ارباب قدرت نهفته و هر لحظه آن را از سوی قدرتهای خارجی و دیونفس و بعضی اطرافیان و عناصر نفوذی به انحراف از اصول و سوءاستفاده از قدرت و... تهدید می‌کند، و بالاخره ایجاد کینه و نفرت نسبت به هرگونه خودکامگی و قانون‌شکنی، دفتر بحث از مظالم شاهان همیشه‌گشوده بماند و مورد مرور و دقت همگان، به خصوص صاحبان قدرت، قرار گیرد.

پیدا است آنچه گفتیم هرگز به این معنی نیست که آنچه از مظالم و فساد شاهان گفته

می شود از واقعیت تاریخ به دور است و صرفاً جنبه سیاسی و تبلیغاتی دارد. خیر، صرفاً بدین معنی است که این مظالم، همه واقعیت تاریخ نیست، بلکه بخشی از آن و البته بخشی بسیار مهم و قابل توجهی هم از آن است. (و صد البته که همین مقدار حجت موجهی برای ملت شریف و مبارز این سرزمین بود که وقتی، در «وجه سلبی» حرکت عظیم و تاریخ ساز خود، به بهای هزاران شهید و مجروح و معلول، دارودسته پهلوی را از خاک پاک میهن اسلامی بیرون ریخت، در «وجه ایجابی» و در مقام تأسیس بنای جدید، دیگر هیچ استخوان لای زخمی باقی نگذارد و بر هر گونه شاه و شاه بازی - چه از نوع پهلوی و چه از نوع پیش از پهلوی آن - خط بطلان کشد و بنای تازه ای را در سیاست بنیان نهد که به لطف حق، نمونه ای محدود از نظام الهی و ولایتی حاکم بر کل جهان در عصر ظهور حجت کبرای عصر، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

بنابراین، بی جهت نیست که می بینیم امام راحل (ره)، در جای جای گفتار خود، در عین آنکه از رژیم شاهنشاهی - به معنی نظام خودکامگی و حاکمیت اراده مطلقه فردی - بحق انتقاد نموده و از آن به عنوان نظامی یاد می کنند که:

سرچشمه «تمام تیره و تریهای ملت مستضعف» در طول تاریخ بوده است^۳ و «...هرچه مفسده بوده رژیم شاهنشاهی ایران این مفاسد را ایجاد کرده، منتهی هر وقت به اقتضاء خودش»^۴.

و در عین تأکید بر این معنا که:

خوبهای اینها [= سلاطین نیز] شقاوت دارند تا چه رسد به بدهاشان^۵ و «همه سلاطین، بی استثنا - تقریباً بی استثنا - مردم خونخواری بودند حتی آنها که به عادل معروف اند. کسانی که اهل تاریخ هستند می دانند که همان انوشیروان عادل چه آدمی بوده است؟»^۶.

نیز در کنار تصریح به نام و فساد بعضی از شاهان، خصوصاً آنان که در ظلم و آدمکشی گوی سبقت از دیگران برده یا مطمح نظر خاص تبلیغاتچیهای جشنهای دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی بوده اند و یا مورد خوش بینی و حسن ظن برخی از کسان قرار دارند، آری، در عین تذکر و تأکید بر همه این معانی، در عین حال، هر جا که پای «مقیاسه»

۳. اظهارات امام خمینی، مورخ ۵۷/۷/۱۶.

۴. اظهارات امام خمینی، مورخ ۵۷/۷/۱۷.

۵. اظهارات امام خمینی، مورخ ۵۰/۳/۶.

۶. اظهارات امام خمینی، مورخ ۵۷/۱۱/۲۷.

اوضاع و احوال گذشته و حال کشور» و بالأخص «مقایسه میان رویه پهلوی اول و دوم با شاهان پیشین این سرزمین» پیش آمده یا به «تحلیل انگیزه ارتباط برخی عالمان بزرگ شیعه با سلاطین وقت» و «تعلیل وجه دفاع آنان از تشکیلات حکومتی عصر خود»، پرداخته‌اند، اشاره‌ای نیز به بخشهای دیگر واقعیت تاریخ فرموده‌اند، که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) عدم مخالفت سلاطین سابق، برخلاف سلسله پهلوی، با اساس اسلام

۱. به همه ما تکلیف است که باید مقابله کنیم با این دستگاههای ظالم، خصوصاً دستگاههایی که با اساس [اسلام] مخالف‌اند. اگر یک دستگاهی بود که مثلاً سلاطین سابق که می‌خواستند برای خودشان یک چیز می‌کردند ولی با اساسش معلوم نبود که مخالف باشند. اما یک دستگاهی [= رژیم پهلوی] که با اساس مخالف است، نمی‌خواهد اسلام باشد، مجالس اسلامی باشد؛ می‌خواهد همیشه چیزهایی باشد مربوط به غیر اسلام.»

(۵۸/۷/۴)

۲. «ابتدای کار [محمد رضا پهلوی، در امحاء اساس اسلام] این بود که بعضی آتشکده‌ها را تقویت کرد و تاریخ اسلام را عوض کرد... و خدا می‌داند که این خیانت که این به اسلام کرد و این اهانتی که به پیغمبر اکرم (ص) کرد، این خیلی جنایت بالاتر از این کشتارهایی است که کرده است. این کشتارها را موازنه اگر بکنیم با این یک کاری که تغییر تاریخ رسمی اسلام را، نشانه توحید را، نشانه انسانیت را، این تبدیل کرده به این تاریخ آتش پرستها...، از همه خیانتهایی که به ما کرده است، این بالاتر است. این، حیثیت اسلام را می‌خواست از بین ببرد، این، علامت اسلام را می‌خواست از بین ببرد. قضیه... ما را فرستاده برده و داده به آنها، اینها امور مادی است، البته خیانت است و خیانت به یک ملت است که ذخائر را به اجانب بدهد؛ لکن قضیه تغییر تاریخ، یک اهانت به حیثیت اسلام است و این آدم این کار را کرد و اگر این مثنی که ملت در دهن این زد که ملزم شد به اینکه تاریخ را دوباره برگرداند از آن طرف، تاریخ اسلام کند و تاریخ گبرها را کنار بگذارد. اگر این کار نشده بود، دنباله داشت این مسائل. اینها می‌خواستند که اصل ورق را برگردانند به همان زمان قبل از پیغمبر اکرم (ص)، به همان زمان سلاطین گبر متعددی آدمکش قهار و آن‌طور رفتار کنند و بساط هم همان بنا باشد»

(۵۷/۸/۴)

۳. «امروز ملت شجاع با یافتن راه خود بپاخاسته و به بهانه بهانه‌جویان خاتمه داده؛ راه عذررها منقطع شده و در پیشگاه ملت پذیرفته نیست و در پیشگاه حق تعالی هیچ‌گاه پذیرفته نبوده است. آیا کسانی که عذرتراشی می‌کنند و مهر سکوت را نمی‌شکنند و گاهی به سکوت توجیه می‌کنند، می‌دانند چه تحولاتی در شرف تکوین است؟ روزنامه اطلاعات شماره (۱۵۵۷۵) را دیده‌اند که نوشته است در عریضه سپاس زرتشتیان در جواب شاه آمده که جامعه زرتشتی سراسر جهان نسبت به شاهنشاه آریامهر سپاسگزاری و حقشناسی عمیق در خود احساس می‌کنند؛ زیرا از زمانی که پارسیان از ایران مهاجرت کردند، هیچ‌کس دیگر تا این حد در احیاء و حفظ تاریخ، مذهب و فرهنگ زرتشتیان از آنان حمایت نکرده است؟ توجه کرده‌اند که تغییر تاریخ اسلام به تاریخ گبرها، برای احیاء زرتشتی‌گری و احیاء مذهب و آتشکده آنها به‌رغم اسلام و برای سرکوبی آن است؟».

(۵۷/۲/۱۹)^۷

ب) تفاوت سلاطین، از حیث میزان وابستگی و وطن‌فروشی با هم

۱. در اعصار پیشین، «...این کسانی که در رأس بودند از سلاطین، یا از رؤسا که در رأس بودند، مختلف بودند در رساندن منافع به اینها [= استعمارگران غارتگر]. گاهی اشخاص بودند که تا آن حد خیانتکار نبودند و گاهی هم خیانتکار زیاد بودند که به همه ابعاد تسلیم شده‌اند».

(۵۷/۷/۲۳)

۲. «فریاد ما، که می‌گوییم ما حکومت اسلامی می‌خواهیم و مرگ بر این سلطنت کثافت‌کاری، برای این است که ما می‌بینیم که (خودمان می‌دانیم و هم یک وقت تاریخ می‌خوانیم) سلاطین سابق هرچه بودند، جبار بودند؛ لکن خیانت در آنها کم بوده. جبار بودند، تبهکار بودند، تعدی می‌کردند به مردم؛ اما مملکتشان را به یک مملکت دیگری، منافع مملکتشان را به مملکت دیگری نمی‌دادند. من ندیدم که یکی از سلاطین سابق، مملکتش را فروخته باشد به یک کسی، منافع مملکتش را تقدیم دیگری کرده باشد. این

۷. البته، ناگفته پیداست که آنچه، مورد حمله شدید رهبر فقید انقلاب اسلامی می‌باشد، «جهت ضد اسلامی» اقدامات شاه معدوم به این‌گونه امور بوده است، وگرنه اقلیت‌های رسمی دینی و مذهبی - در محدوده مشخص در قانون اساسی، و با رعایت مقررات حکومت اسلامی - در انجام مراسم و آداب خویش، آزادی و احترام عمل دارند.

اخیراً شده و خصوصاً در زمان این آقا [محمد رضا پهلوی]؛ در زمان این سلطان مفسد، این مسائل پیدا شده است که هر چیزی که ما داریم اینها از بین برده‌اند».

(۵۷/۸/۶)

۳. «از آن اولی که رضاخان آمد در ایران کودتا کرد تا حالایی که بحمدالله غلبه [بر او] حاصل شد، در طول این پنجاه سال که شاید سخت‌ترین ایام بود بر ملت ایران، اینها اگر جنایتکارتر از همه سلاطین سابق نبودند، خیانتکارتر بودند. ممکن است کسی بگوید که آغامحمد قجر هم مثل آنها جنایتکار بوده؛ اما آغامحمد قجر مثل اینها خیانتکار نبود. در تاریخ نیست که محمدخان قجر برای مملکت دیگری منافع مملکت خودش را داده باشد. جنایتکار بود، اما خیانتکار نبود. همین‌طور سلاطین سابق، جنایتکار بودند همه‌شان، همه بد بودند؛ اما خیانت، مثل این عنصر فاسد [محمد رضا] هیچ‌یک از سلاطین ایران خیانت این‌جوری نکردند. اینها [= سلسله پهلوی] از پدر و پسر در این مملکت خیانتها کردند که به این زودی ما نمی‌توانیم مطلع شویم... همه کارهایی که اینها کردند، خیانت به مملکت خودشان، به ملت خودشان، بود. سلاطین سابق خیانت به این معنی کم داشتند. شاید در قاجار بود یک قدری، اما کم بوده است. قبل از اینها، خیانت به این معنی نبوده است. اما اینها خیانتهایی کردند که به این زودی تاریخ نمی‌تواند کشف کند و شاید بعضی از آنها تا آخر هم کشف نشود».

(۵۸/۲/۲۹)

۴. «احمدشاه، در این چیز آخری که گذاشتندش کنار، برای این [بود] که یک قراردادی [= قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله - کاکس] بود که وقتی که رفت در خارج، در سر میز... مهمانی، قرارداد را داد [ند] به دستش که امضا کند، امضا نکرد. از همانجا اساس بیرون رفتن او و آمدن رضاشاه، نقشه‌اش کشیده شد که: این به درد ما نمی‌خورد، که قرارداد ما را امضا نمی‌کند!»

(۵۷/۱۰/۱۰)

۵. «اروپاییان، از سالهایی بس طولانی، این نکته را دریافتند که با نفوذ روحانیت و قوت علاقه دینداران به دین، ممکن نیست به آسانی بتوانند [اقدام به] استعمار ممالک اسلامی کنند و منابع ثروت آنها را از دست آنها بی‌چون و چرا ببرایند و مقاصد استعماری یا استثمار خود را عمل کنند و چنین تشخیص دادند که ریشه علاقه‌مندی توده به دین، تبلیغات روحانیین اسلام است؛ و با علاقه‌مندی توده به روحانیت، ممکن نیست علاقه به دینداری را از آنها گرفت....»

آنها دیدند برای [اجرای] یک پیمان دخانیات، با آن محذوراتِ بزرگِ زمانِ ریاست مرحوم میرزای شیرازی، مواجه شدند و عاقبت نتوانستند مقصد خود را عملی کنند. از آن روز یا روزهای پیشتر، درس خود را برای همیشه خواندند و فهمیدند با نفوذ اینان نمی‌شود معادن ثروت این ممالک را برد و امر یک کشور مستقل را با وزارت مستعمرات^۸ قرار داد. ناچار با تمام قوا و تدبیرات عملی، که مخصوص به خود آنها است، با دست خود ایرانیان، مشغول به انجام این وظیفه حتمیه شدند که هرچه ممکن است زودتر قوه روحانیت را از بین ببرند یا، دست کم، از نفوذ آنان هرچه ممکن است بکاهند و با کاسته شدن این قوه، که راهنمای مصالح کشور اسلامی بود و در عین حال قوه جلوگیری از نفوذ اجانب هم بود، مردم را از دینداری سست کنند.

قبل از بیست سال دیکتاتوری، نقشه‌های خود را نسبتاً با نزاکت و آرامش می‌خواستند عملی کنند. با روزنامه‌ها و تبلیغات، که از قفقاز و کلکته و مصر و دیگر بلاد شروع شد^۹ و به ایران نیز نفوذ پیدا کرد، به این کار مشغول شدند و در این بیست سال که پیش‌بینی جنگ جهان.... [جنگ جهانی دوم] را کردند و خود را نیازمند به این کشورها و منابع ثروت آن دیدند و از طرفی می‌دیدند به آرامش اگر بخواهند نقشه را عملی کنند وقت تنگ است و فرصت از دست می‌رود و با دست مرحوم احمدشاه نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند، نقشه‌های خود را با بعضی دیگر در میان گذاشتند و آن کس که با تمام مقاصد آنها همراه شد دیکتاتوری بیهوش رضاخان بود؛ و پیش از او نیز آن مرد ابله، آتاتورک، بود که نقشه‌های آنها را به طور اجبار و سرنیزه عملی کردند؛ و مردم را، از طرفی با تبلیغات و کاریکاتور، روزنامه‌ها، و از طرفی با فشارهای سخت به روحانین و خفه کردن آنها را در تمام کشور، و از طرفی شایع کردن اسباب عشرت و ساز و نواز [آواز] و سرگرم کردن مردم را به کشف حجاب و کلاه لگنی و مجالس سینما و تئاتر و باله و آن چیزها که می‌دانید، و گول زدن آنها را به اینکه: این‌گونه بازیها، تمدن و تعالی کشور است و دینداران مانع آن هستند؛ پس آنها مانع از ترقیات کشور و اساس زندگانی هستند! با این حيله‌ها، و صدها مانند آن، توده را از روحانی دلسرد، بلکه به آنها بدبین کردند و علاقه به دین، دنبال آن از دست رفت...».

(کشف اسرار، صص ۳۳۰-۳۳۳)

۶. «تمام گرفتاریهای ملت ایران در این پنجاه سال، سلطنت غیرقانونی دودمان

۸ در اصل: استعمار.

۹. اشاره به جراید عصر مشروطه نظیر ملا نصرالدین (چاپ قفقاز)، جل‌المین (چاپ کلکته) و... که نوعاً هوادار جدایی دین از حکومت و جلوگیری از حضور مقتدرانهٔ علما در عرصهٔ اجتماع و سیاست بودند.

خیانتکار پهلوی از شخص آن پدر و این پسر سیاه‌روی بوده و هست. اینها بودند و هستند که دستشان تا مرفق در خون ملت مظلوم فرورفته. آن پدر، که قتل عام مسجد گوهرشاد و اهانت به مرقد مطهر ثامن الحجج علیه السلام کرد و این پسر، که قتل عام ۱۵ خرداد را مرتکب شد و اهانت به مرقد مطهر فاطمه معصومه (ع) نمود. آن پدر، که علمای بزرگ و فقهای عظیم‌الشأن و آزادیخواهان را به جرم حق‌گویی، حبس و زجر و شکنجه و تبعید و کشتار کرد و این پسر، که همان معامله را سخت‌تر با علما و خطبا و آزادیخواهان و روشنفکران و سایر طبقات نمود. آن پدر، که چنان سلب آزادی از ملت کرد که نه حقی یک کلمه حق‌گویی داشت و نه مجلس و نه مطبوعات و این پسر، که همه می‌بینند. و حال طبقات ملت و مجلس و مطبوعات، به همه معلوم است. آن پدر، که تمام املاک شمال را با زور و حبس و تبعید و قتل از مردم گرفت و برای خودش ثبت داد و این پسر، که ذخائر ملت را در بانکهای خارجی انبار کرد و خون مردم را خود و فامیل و بستگانش تا آخرین قطره مکیده و می‌مکنند...».

(۵۶/۸/۲۱)

۷. «از زمان رضاشاه (خداوند ان شاء الله که جزای او را شدیداً بدهد و می‌دهد)... تا حالا، مبتلا هست ایران، به یک حکومتی که تمام حیثیت ایران [را] دو دستی تحویل داده به این نفتخوارها».

(۵۷/۷/۲۳)

ج) تفاوت سلاطین از حیث میزان آرایش به استبداد

۱. «اگر ما [از اول صد سال تا زمان مشروطه و بعد از مشروطه تا زمان رضاخان] را یک قطعه حساب بکنیم و وضع آن وقت و آزادی زنها در آن وقت و آزادی مردم در آن وقت - با اینکه آن وقت هم حکومتش فاسد بود - آن را حساب بکنیم، یک قطعه هم از بعد از رفتن این رژیم یا در حال شکست این رژیم که دیگر نمی‌توانست کاری بکند تا حالا هم یک قطعه حساب بکنیم، یک قطعه هم در زمان رژیم از زمانی که رضاخان کودتا کرد تا زمانی که رژیم از بین رفت، قدرتش از بین رفت، این سه حال را ما ملاحظه می‌کنیم و عرضه می‌کنیم به اینهایی که حالا هم برای این رژیم یا نظیر آن رژیم اشک می‌ریزند و، با اسم آزادی و با اسم دموکراسی، معارضه با اسلام و مسلمین می‌کنند. ما عرضه می‌کنیم این سه قطعه از زمان را - با اینکه قطعه سابقش هم که در زمان قاجاریه بود و آنها، آن وقت هم مرضی اسلام نبود، لکن آن وقت قدرت مسلمین زیادتر بود و

حکومت آن قدرت و غلبه را بر روحانیون اسلام نداشت. ضعیف بود قدرتش در مقابل روحانیون و در مقابل ملت، با آن زمانی که رضاخان آمد و قدرت به او دادند و قدرت پیدا کرد و سرکوب کرد هم روحانیون را و هم سایر ملت را، تا وقتی که این آدم رو به ضعف است».

(۵۸/۷/۸)

۲. «ما می‌خواهیم که مملکت ما از آن نقطهٔ اولیش تا آن آخرش جوری باشند، طوری سلوک بکنند که مایهٔ افتخار یک مملکتی باشد؛ بگویند آقا ما امیرکبیر داریم، وزراء سابق، مشاورین سابق، علما بودند، علی بن یقظین بوده است، گاهی ائمهٔ اطهار(ع) بوده‌اند، حالا [= زمان محمدرضا] مشاورین چه کسانی هستند؟ اسرائیل! مشاورها اسرائیل!...».

(۴۱/۱/۱۰)

۳. «جنایاتی که این مرد [محمدرضا پهلوی] در ۱۵ خرداد کرد، معلوم نیست که در تاریخ نظیرش اتفاق افتاده باشد، الا...»

(۵۷/۳/۱۰)

۴. «...در تمام طول تاریخ، یک قضایایی که الآن [= اواخر سلطنت محمدرضا] در ایران در جریان است و بوده است... در تمام طول تاریخ نبوده است؛ این طور وحشیگری که ایشان دارد می‌کند در تمام طول تاریخ نبوده است، که هر روز در نقاط مختلف یک مملکت اسلامی، با آلات مختلفه، با ارتش یک طرف، با کولیها، به اصطلاح خودشان، [از] یک طرف، با رهاکردن یک دزد آدمکشی که از سران بعضی از عشایر بوده است؛ او را می‌گویند رها کرده است و یک پول فراوانی هم به اختیارش گذاشته است که برود جمعیت جمع کند و حمله بکند به مردم - اینها هم از یک طرف؛ همچو چیزی در طول تاریخ نبوده است».

(۵۷/۹/۲)

د) پیدایش و گسترش فساد و دیکتاتوری در سلاطین، تدریجی بوده است

«همهٔ اینها که می‌بینید فاسد شدند، این طور نبودند که... از اول به این درجه از فساد... [باشند]. بلکه «كُلُّ مَوْلُوْدٍ يُوَلَّدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ»^{۱۰} و این طور هم نبودند که یک دفعه جهش

۱۰. حدیث مشهور اسلامی: هر انسانی، بر فطرت (توحید و یکتا پرستی) متولد می‌شود و این اثر تربیت خانوادگی او است که یهودی یا نصرانی و زردشتی می‌شود.



کرده باشند از یک مرتبه‌ای به مرتبه بالای فساد. این طور هیچ وقت نبوده؛ این به تدریج واقع شده. اینهایی که دیکتاتور شدند، اینها این طور نبوده است که از اول دیکتاتور زاینده شده باشند. آنها هم مثل سایر مردم [با فطرت پاک به دنیا آمده‌اند]. بعد هم وقتی که به مقامی رسیدند، این طور نبوده که از اول دیکتاتوری کرده بودند؛ لکن، قدم به قدم، ذره به ذره، رو به دیکتاتوری رفته‌اند. یک وقت هیتلر از کار درآمده‌اند، یک وقت استالین از کار درآمده‌اند. شیطانی که در باطن انسان است، باکمال استادی، انسان را به تباهی می‌کشد. اگر از اول بگوید «تو بیا برو آدمی را بکش»، هرگز نخواهد رفت.

این، از اول انسان را وادار می‌کند که این آدم چطور است یک غیظی بهش بکند، بعد یک قدری زیادتر، تا کم کم مهیّا می‌کند انسان را از برای اینکه آدم را هم می‌کشد. همه اینهایی که فاسد هستند، به تدریج فاسد شدند. هیچ کس یک دفعه فاسد نشده و هیچ یک از ماها هم باید تصور نکنیم که مأمون از این هستیم که فاسد بشویم. همه در معرض فساد هستیم، همه ما دست به گریبان شیطان... [هستیم] و خصوصاً شیطان نفس، همه گریبان آن به دست او است. هیچ کس هم از ابتدا فاسد نبوده است و هیچ کس هم مأمون نیست از اینکه به فساد و به دام شیطان بیفتد».

(۶۰/۳/۶)

هـ). نقش استعمار در بدبختی مسلمانان، و انحطاط ملل شرقی، نباید فراموش شود

۱. «دنیا بداند که هر گرفتاری‌ای که ملت ایران و ملل مسلمان دارند، از اجانب است، از آمریکا است. ملل اسلام از اجانب عموماً و از آمریکا خصوصاً، متنفر است. بدبختی دول اسلامی از دخالت اجانب در مقدرات آنها است. اجانب‌اند که مخازن پرقیمت زیرزمینی ما را به یغما برده و می‌برند. انگلیس است که سالیان دراز طلای سیاه ما را با بهای ناچیز برده و می‌برد. اجانب‌اند که کشور عزیز ما را اشغال کرده و بدون مجوز از سه طرف به آن حمله کرده و سربازان ما را از پا درآوردند. دیروز ممالک اسلامی به چنگال انگلیس و عمال آن مبتلا بودند؛ امروز به چنگال آمریکا و عمال آن. آمریکا است که اسلام و قرآن مجید را به حال خود مضر می‌داند و می‌خواهد آن را از جلو خود بردارد؛ آمریکا است که روحانیون را خار راه استعمار می‌داند و باید آنها را به حبس و زجر و اهانت بکشد؛ آمریکا است که به مجلس و دولت ایران [در جریان تصویب قانون ننگین کاپیتولاسیون در سال ۱۳۴۳ شمسی] فشار می‌آورد که چنین تصویبنامه‌ی مفتضحی را، که تمام مفاخر اسلامی و ملی ما را پایمال می‌کند، تصویب و اجرا کنند. آمریکا است که با ملت اسلام، معامله‌ی وحشیگری و بدتر از آن می‌نماید».

(۴۳/۸/۴)

۲. «اخیراً به واسطه حوادثی^{۱۱} ملت ما از دشمنهای اصلی - چه ابرقدرت شرق، و چه غرب - که در رأس همه آنها آمریکای جهانخوار است و تمام بدبختیهای بشر از جنایات آنان است و ما در حال جنگ با آنان هستیم و تمام گرفتاریها و کمبودهایی که در کشور ما به چشم می خورد از آنان است، غفلت نموده و می رفت تا دشمن حقیقتی از یاد برود و به جای آن دشمنیهای خانگی بنشیند که، با خواست خداوند متعال، این حيله هم در هم شکست».

(۶۰/۱/۱)

و) مراحل مختلف رویارویی علمای دین با مفاسد

از نصیحت مشفقانه به اولیای امور تا اتمام حجت و قیام قهرآمیز بر ضد آنان

۱. «وظیفه ما ارشاد ملت است، ارشاد دولتهاست، ارشاد جمیع دستگاههاست؛ ما از [ادای] این وظیفه، به خواست خدای تعالی، خودداری نمی کنیم».

(خرداد ۱۳۴۳ شمسی)

۲. «نصیحت از واجبات است، ترکش شاید از کبائر باشد؛ از شاه گرفته تا این آقایان، تا آخر مملکت، همه را باید علماً نصیحت کنند».

(۴۱/۹/۱۱)

۳. «روحانیت با هر فشار و مضیقه و اهانتی که دولت بر آن وارد کرده، و درصدد وارد کردن است، تکلیف دینی و وجدانی خود را در این تشخیص داده که مصالح و مفاسد را به دولتها و جامعه مسلمین گوشزد کند و از نصیحت مشفقانه به زمامداران و اولیای امور خودداری نکند و آنچه را برای این ملت بدبخت ضعیف گرسنه بناست پیشامد کند و آثار و نشانه آن، یکی بعد از دیگری، نمایان می شود، به جامعه بشر برساند».

(اسفند ۱۳۴۱)

۴. «علما و زعمای اسلام به همین سیره عمل کرده مردم را نصیحت به حفظ آرامش می کنند. اما وقتی می بینند اسلام در معرض خطر است، باز تا حد امکان می کوشند که با نشر مطالب، ذکر حقایق، باگفت و گو و مذاکره، و با فرستادن اشخاص نزد دستگاه حاکمه، مشکله را حل کنند و اگر نشد ناچار قیام و اقدام نمایند».

خیلی از زمان میرزای بزرگ مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی نگذشته است. این

۱۱. اشاره به درگیریها و کشمکشهای داخل کشور در زمان ریاست جمهوری بنی صدر.

پیرمرد متفکر، که دارای عقل بزرگ بود و در شهر کوچک سامرا اقامت داشت و بیش از سیصد نفر طلبه دورش نبود، وقتی ملاحظه کرد که برای کیان اسلام خطر پیش آمده است و شاه جائز آن روز می خواهد، با وسیله کمپانی خارجی، اسلام را از بین ببرد، خود را موظف دید که سلطان مستبد را نصیحت کند. لیکن وقتی که با سرپیچی و خودسری و بی ادبی و تعبیرات سوء آن شاه جائز روبه رو شد، ناچار گردید کلمه ای بگوید که استقلال برگردد؛ در عین اینکه نظر ایشان همیشه حفظ آرامش بود. مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی بعد از اینکه دیدند عراق در معرض خطر است - که اگر ایشان نبود عراق از بین رفته بود - یک کلمه فرمود که اعراب را به حرکت درآورد و استقلال را بازگردانید.

استقلال تمام کشورهای اسلامی، مرهون این طائفه [= علمای دین] است. اینها هستند که لامحاله از استقلال کشورهای اسلامی دفاع کرده و می کنند؛ این ذخائر هستند که همیشه، با نصایح خود، مردم سرکش را خاموش و آرام ساخته اند؛ لیکن تا آنجا که استقلال مملکت را در خطر نینند که در این صورت، اسلام برای آنان تکلیف قیام معین کرده است».

(۴۱/۹/۱۱)

۵. «ما که سالهای طولانی [است] با حکومت [محمد رضا] شاه مخالفیم (و بعضیها که خودشان را به نفهمی می زنند و درگوش خودشان را می گیرند. ما یک چنین عنصری را شناخته بودیم، یک همچو موجودی که هر روز برای ملت ایران مصیبت درست می کند و جوانهای ما را به خاک و خون می کشد) از اول که [با شاه] مخالفت شد، البته مخالفت این طور درجه به درجه بالا آمد، هی هرچه ظلمش زیادتر شد مخالفت زیادتر شد، تا اینکه رسید به جایی که دیدیم همه چیز ما را به باد داد.»

(۵۷/۹/۱۱)

۶. «اگر نصیحتهای اولی ما را پذیرفته بودند، مطلب به اینجاها نمی رسید. حالا هم ما باز نصیحت می کنیم آنها را که غاصب هستند، نصیحت می کنیم دولت غیرقانونی را، نصیحت می کنیم ارتش را، به اینکه اگر شما مایل اید که این مملکت آرام بشود و ثابت باشد، دست بردارید. آن کسی که غیرقانونی است^{۱۲} برود سراغ کارش، برود سراغ کسب و کارش. ارتش هم برگردد به دامن ملت؛ ملت او را می پذیرد. اگر به این نصیحت عمل نکنند، مسائل حل است؛ آرامش در مملکت پیدا خواهد شد.»

(۵۷/۱۱/۱۶)

۱۲. اشاره به شاپور بختیار، رئیس آخرین کابینه عصر پهلوی.

ز) اکتفا به نصیحت و گفت و گو با حکومتها جهت اصلاح مفساد، و عدم قیام بر ضد آنها، تا

زمانی است که برای اساس اسلام و استقلال کشور اسلامی، احساس خطر نشود

۱. «استقلال تمام کشورهای اسلامی مرهون این طایفه [= علما] است. اینها هستند که تا به حال از استقلال کشورهای اسلامی دفاع کرده و می‌کنند. این ذخائر هستند که همیشه، با نصایح خود، مردم سرکش را خاموش و آرام ساخته‌اند؛ لیکن تا آنجا که استقلال مملکت را در خطر نبینند؛ که، در این صورت، اسلام برای آنان تکلیف قیام، معین کرده است».

(۴۱/۹/۱۱)

۲. «آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پستهای حساس به دست این فرقه [بهائیت] است، که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی، یا بسته شده یا می‌شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز روزی نیست که به سیرهٔ سلف صالح بتوان رفتار کرد. با سکوت و کناره‌گیری، همه چیز را از دست خواهیم داد».

(اردیبهشت ۱۳۴۲)

۳. «... حضرات آقایان [بعد از کشتار فجیع مدرسه فیضیه] توجه دارند اصول اسلام در معرض خطر است، قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال، تقیه حرام است و اظهار حقایق، واجب. وَلَوْ بَلَّغَ مَا بَلَغَ...».

(۴۲/۱/۱۳)

ح) ورود به دستگاههای ظلم، به منظور حفظ و تأمین مصالح بندگان خدا، گاه واجب می‌شود

۱. «در همان تشکیلات خانمانسوز دیکتاتوری هم اگر کسی وارد شود برای جلوگیری از فسادها و برای اصلاح حال کشور و توده، خوب است؛ بلکه گاهی هم واجب می‌شود. خوب است آقایان رجوع کنند به کتاب فقهاء در باب ولایت از قِبَلِ ظالم؛ ببینند آنها چه می‌گویند؟

اینک ما یک جمله از عبارت مکاسب استاد فقهاء، شیخ مرتضی انصاری را ترجمه می‌کنیم. شیخ بزرگوار می‌گوید: دو چیز جایز می‌کند والی شدن از طرف ظالمان را: یکی قیام کردن برای مصالح بندگان خدا و در این مسئله، ظاهراً، خلافی نیست؛ چنانچه بعضی گفته‌اند: داخل شدن در کارهای سلطان ظالم جایز است اگر بتواند انسان حقی را

به صاحبش برساند، به اجماع علماء و حدیث صحیح و گفته خدا که درباره یوسف پیغمبر می‌گوید (و اجعلنی علی خزائن الأرض).

پس شیخ بزرگوار روایاتی نقل می‌کند در این باب که از جمله روایتی است که از حضرت صادق(ع) سؤال می‌شود که یکی از دوستان آل محمد در امر دیوان داخل است و در زیر رایت آنها کشته می‌شود، حال این چطور است؟ جواب می‌دهد که خدا او را با نیت او محشور می‌کند. و از رجال کثی در احوالات محمد بن اسمعیل بن بزیع، که از بزرگان اصحاب ائمه است و در دولت [منصور دوانقی] داخل است، یک حدیث از موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند که از اشخاصی که در دربارهای سلاطین ستمگر واردند و برای اصلاح حال کشور و توده مردم قدم برمی‌دارند، به قدری تعریف و تمجید کرده است که انسان را متحیر می‌کند. می‌گوید: اینها حقیقتاً مؤمن‌اند، اینها محل نور خدا هستند در زمین، اینها نور خدا هستند در توده. نور اینها برای اهل آسمان روشنی می‌دهد همچون ستارگان درخشان که برای اهل زمین نور پخش می‌کنند. بهشت برای آنان خلق شده و آنان برای بهشت.

پس از آنکه شیخ بزرگوار این روایات را نقل می‌کند می‌گوید: داخل شدن در عمل سلاطین گاهی هم واجب است و آن در وقتی است که امر به معروف و نهی از منکر واجب توقف به آن داشته باشد».

(کشف اسرار، صص ۲۲۷-۲۲۸)

۲. «وارد شدن در کارهای دولت، دو حال دارد: یکی برای کمک کاری به ستمکاریها و پرکردن کیسه و جیب، بر ضرر کشور و توده قیام کردن [است]... این‌گونه دخالت در کار دولت حرام؛ و قانون نیز چنین اشخاص را سزاوار تعلیق و انفصال ابدی از شغل دولتی می‌داند... و دیگری برای کمک کاری به ستمدیدگان و رفع بیدادگریها و خدمت به توده و کشور. ما آن را حرام نمی‌دانیم که هیچ، بلکه آن را عبادت و خداپرستی می‌دانیم. و خدای جهان برای آنها، علاوه بر شرافتها و سربلندی‌ها که در میان جامعه تهیه می‌کند، جزاهای نیکو و عطاهای فراوان در آن جهان قرار داده. چنانکه گفته امام را درباره آنها آوردیم و در روایت حضرت صادق (علیه السلام) است که کسی که ولایت پیدا کند در کاری از کارهای مردم و عدالت کند در میان آنها و درب خانه خود را باز کند و بین خود و مردم حجابی قرار ندهد که مردم با او رفت و آمد کنند و نظر کند در کارهای آنها، حق خدا است که ایمن کند ترسناکی و فزع او را؛ یعنی او را از ترسها و سختیها ایمن کند».

(کشف اسرار، صص ۲۴۱-۲۴۲)

۳. «هر کس وظیفه شناس باشد یعنی برای خدمت به توده و کشور و رفع ظلم از ستم‌دیدگان در کارهای دولتی وارد شود، گرچه دولت کفر باشد، جایز است و گاهی نیز لازم و واجب می‌شود».

(کشف اسرار، ص ۲۴۷)

ط) رمز «مماشات» علما با «اساس» حکومت‌های وقت، عدم آمادگی شرایط و اوضاع برای

تشکیل حکومت اسلامی، و پرهیز آنها از سلطه هرج و مرج بر جامعه بوده است

توجه: کلماتی که از مرحوم امام، به نقل از کتاب کشف اسرار ایشان در زیر می‌آید، ناظر به اوضاع دوران پیش از نهضت اسلامی روحانیت در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی است، چنانکه در مورد سایر فرمایشات ایشان نیز بایستی جغرافیا و جایگاه تاریخی آن را از نظر دور نداشت:

۱. «شما می‌گویید روحانی با نظم مملکت و حکومت و حفظ استقلال مملکت مخالف است؛ آف بر این تشخیص بیخردانه و حق‌کشی بی‌اساس شما. اینها هر وقت ممکن شده با شمشیر، و هرگاه نشده با قلم و زبان، از حکومت‌های اسلامی، بی‌آنکه طمعی در کار باشد یا خود خیال حکومت و منصبی داشته باشند، با هر کوششی شده است تأیید کرده و می‌کنند. در عین حال که تشکیلات را بدترین تشکیلات می‌دانند - و می‌دانید که همین‌طور هم هست - از هیچ‌گونه همراهی برای حفظ حکومت اسلامی دریغ ندارند و در موقع امتحان هم امتحان داده‌اند».

(کشف اسرار، صص ۲۲۶-۲۲۷)

۲. «هیچ فقیهی تاکنون نگفته، در کتابی هم ننوشته، که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ما است. آری، آن‌طوری که ما بیان کردیم، اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود، هر خردمندی تصدیق می‌کند که آن خوب است و مطابق با مصالح کشور و مردم است. البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است. لکن اکنون که آن را از آنها نمی‌پذیرند، اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچ‌گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند به هم بزنند؛ و اگر گاهی با شخص سلطنتی مخالفت کردند مخالفت با همان شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند؛ وگرنه با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده؛ بلکه بسیاری از علماء بزرگ عالی‌مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی‌ها کردند؛ مانند خواجه نصیرالدین [طوسی] و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ

بهائی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها. و هر قدر هم دولت یا سلاطین با آنها بدسلوکی کردند و به آنها فشار آوردند، باز با اصل اساسی تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرد. تواریخ، همه، در دست است و پشتیبانیهایی که مجتهدین از دولت کردند در تواریخ مذکور است».

(کشف اسرار، صص ۱۸۶-۱۸۷)

۳. «مجتهدین، هیچ وقت، با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند. فرضاً که این قوانین را بر خلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند، باز مخالفت با آن نکرده و نمی کنند؛ زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر می دانند از نبودنش. و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می کنند بیشتر از چند امر نیست. از این جهت، فتوی و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر، و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از سلطنت اسمی نمی برند. با آنکه جز سلطنت خدایی، همه سلطنتها بر خلاف مصلحت مردم، و جور است، و جز قانون خدایی، همه قوانین باطل و بیهوده است؛ ولی آنها همین بیهوده را هم، تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد، محترم می شمارند و لغو نمی کنند».

(کشف اسرار، ص ۱۸۶)

۴. «به کسی آنها [مجتهدین] اجازه بدهند که از قانونهای خدا، که پایه اش بر اساس خرد و عدل بنا نهاده شده، تخلف نکند و قانون رسمی مملکت او قانون آسمانی خدایی باشد، نه قوانین اروپا یا بدتر از اروپا، و به حکم عقل و قانون اساسی هر قانونی بر خلاف قوانین اسلام باشد در این مملکت قانونیت ندارد. از این جهت و جهات دیگر، می گوئیم این مملکت، تاکنون، به مملکت مشروطه شناخته نشده؛ زیرا هم مجلس برخلاف قانون است و هم انتخابات و هم قوانین آن؛ لکن با همه وصف، مجتهدین با همین آش و شله قلمکار هم مخالفت را جایز نمی دانند و از همه، در حفظ و حراست آن در موقع خود، پیشقدم تر هستند؛ چنانچه همه دیدید کسی که در مملکت بین النهرین [عراق] هم برای استقلال آن قدم برداشت و این نیمه استقلال را گرفت، علماء آن دوره بودند که مرحوم آقامیرزا محمدتقی شیرازی در رأس آنها بود. اکنون هم اگر مشکلاتی برای مملکت پیش آمد کند، مجتهدین از وظیفه حتمیه خود می دانند که آن را رفع کنند و با دولت در موقعهای باریک همکاری کنند».

(کشف اسرار، ص ۱۸۹)

۵. «... و اینکه گفتید^{۱۳} پادشاهان زیاد بودند که با اجازه علماء کار می‌کردند، از بی‌اطلاعی از تاریخ است؛ زیرا آن اجازه‌ها، اجازه‌های صوری تشریفاتی بوده و گرنه آنها نیز به گفته علماء و قانون اسلام عمل نمی‌کردند. با این حال، بعضی از قوانین اسلام که در آن وقت نیمه‌عملی بود، مانند قانون قضاء، صد مرتبه بهتر از این دادگستری بیدادگر است که امروز در کشور ما، پیش چشم همه، جریان دارد، با این وضع اسفناک که برای فلج کردن اعضاء مملکت و افراد توده بهترین وسیله است».

(کشف اسرار، ص ۲۷۵)

ی) ارتباط و تعامل برخی از علمای بزرگ شیعه با حکومت‌های وقت، برای کنترل و اصلاح آنها بود

۱. «اگر بنا باشد به واسطه ورود یک فقیه در دستگاه ظلمه، بساط ظلم رواج پیدا کند و اسلام لکه‌دار گردد، نباید وارد شود، هر چند او را بکشند؛ و هیچ عذری از او پذیرفته نیست، مگر اینکه معلوم شود ورود او در آن دستگاه به روی پایه و اساس عقلایی بوده است؛ مثل علی بن یقظین، که معلوم است برای چه وارد شده است؟ یا خواجه نصیر [طوسی] رضوان‌الله علیه که معلوم است در ورود او چه فوایدی بود؟

البته فقهای اسلام از این حرفها منزّه‌اند؛ وضعشان از صدر اسلام تاکنون روشن است؛ مثل نور پیش ما می‌درخشد و لکه‌ای ندارد. آن آخوندهایی که در آن زمان با دستگاه بودند از مذهب ما نبودند. فقهای اسلام نه تنها اطاعت آنها را نکردند، بلکه مخالفت کردند، حبسها رفتند، زجرها کشیدند و اطاعت نکردند. کسی خیال نکند که علماء اسلام در این دستگاهها وارد بوده و هستند. البته بعضی مواقع، برای کنترل یا منقلب ساختن دستگاه، وارد می‌شدند که اکنون هم [= اواخر دهه ۴۰ شمسی] اگر چنین کاری از ما ساخته باشد واجب است که وارد شویم».

(ولایت فقیه، صص ۲۰۰-۲۰۱)

۲. «روحانیت همیشه مخالف با قدرتمندها بوده است. اگر یک وقت شما، مثلاً فرض کنید، یک فردی و چند فردی دیدید که یک سازشی کرده است یا منحرف است، به اسلام مربوط نیست؛ مکتب این مکتب نیست و یا اینکه مقتضیاتی می‌بیند که در این مقتضیات الآن صلاح نیست این طور عمل نکند».

(۵۷/۷/۲۳)

۱۳. اشاره به اظهارات مغرضانه، فتنه جویانه و تفرقه‌افکنانه محمود حکمی زاده (رفیق احمد کسروی) در کتاب اسرار هزار ساله بر ضد تشیع و علمای شیعه.

۳. «... و اما قضیه خواجه نصیر [طوسی] و امثال خواجه نصیر، شما می دانید این را که خواجه نصیر که در این دستگاهها وارد می شد نمی رفت وزارت کند؛ می رفت آنها را آدم کند. نمی رفت که برای اینکه در تحت نفوذ آنها باشد، می خواست آنها را مهار کند، تا آن اندازه ای که بتواند. کارهایی که خواجه نصیر برای مذهب کرد، آن کارهاست که خواجه نصیر را خواجه نصیر کرده، نه طبّ خواجه نصیر و نه ریاضیات خواجه نصیر؛ آن خدمتی که به اسلام کرد خواجه نصیر، که رفت در دنبال هلاکو و امثال آنها؛ لکن نه برای اینکه وزارت بکند، نه برای اینکه... برای خودش یک چیزی درست بکند؛ او، رفت آنجا برای اینکه آنها را مهار کند و آن قدری که قدرت داشته باشد... خدمت بکند به عالم اسلام و خدمت به الوهیت بکند. و امثال او مثل محقق ثانی، مثل مرحوم مجلسی، و امثال مرحوم مجلسی که در دستگاه صفویه بود، نه صفویه را آخوند کرد، نه خودش را صفویه کرد، آنها را کشاند توی مدرسه و توی علم و دانش و اینها، تا آن اندازه ای که البته توانستند. بناءً علی هذا، ما نباید مقایسه بکنیم که روحانیون یک وقتی وارد شدند...»

آن وقت هم [یعنی زمان محمدرضا شاه] اگر می توانستیم آن طوری که آنها می خواستند خدمت کنند، ما هم وارد می شدیم؛ برای اینکه مقصد این است که انسان درست بکنیم. اگر انسان درست بکنیم، اگر انسان بتواند که محمدرضا را انسان کند، بسیار کار خوبی است. انبیا برای همین آمده اند. پیغمبر اکرم برای خاطر اینکه این کفار مسلمان نمی شدند و اعتنا به این مسائل را نمی کردند، غصّه می خورد، «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكُ». در هر صورت، انبیا آمدند که همه مردم را آدم کنند. علم انبیا علم آدم سازی است. قرآن هم یک کتاب آدم سازی است.» (۵۸/۴/۱۳)

۴. «این تاریخ صد ساله، صد و پنجاه ساله اخیر، در دست است. ما یک خرده جلوترش می رویم و می بینیم که یک طایفه از علما، اینها گذشت کرده اند از یک مقاماتی و متصل شده اند به یک سلاطین. با اینکه می دیدند که مردم مخالف اند؛ لکن، برای ترویج دیانت و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق، اینها متصل شدند به یک سلاطینی و این سلاطین را وادار کرده اند، خواهی نخواهی، برای ترویج مذهب، مذهب تشیع. اینها آخوند درباری نبودند. این اشتباهی است که بعضی نویسندگان ما می کنند؛ سلاطین، اطرافیان این آقایان بوده اند. اینها اغراض سیاسی داشتند، اغراض دینی داشتند. نباید یک کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی رضوان الله علیه، محقق ثانی رضوان الله علیه، شیخ بهائی رضوان الله علیه، با اینها روابط داشتند و می رفتند سراغ اینها و همراهی شان می کردند، خیال کند که اینها مانده بودند برای کسب عزّت و احتیاج

داشتند به اینکه سلطان حسین و شاه عباس به آنها عنایتی نکنند! این حرفها نبوده در کار. اینها گذشت کردند؛ یک گذشت، یک مجاهدت نفسانی کردند برای اینکه این مذهب را به وسیله آنها، به دست آنها، در یک محیطی که اجازه می گرفتند که شش ماه دیگر اجازه بدهید ما حضرت امیر سلام الله علیه را سبّ نکنیم! رواج بدهند... اینها در یک همچون محیطی که سبّ حضرت امیر سلام الله علیه پیش خیلی از آنها رایج بوده است و از مذهب تشیع هیچ چیزی نبوده است، هیچ اسمی نبوده است، اینها رفتند مجاهده کردند، خودشان را پیش مردم - مردم آن عصر شاید اشکال به آنها داشتند از باب نفهمی - ... این آدم سازی است، نه اینکه اینها درباری شدند، اینها می خواهند آدم سازند...».

(۵۶/۱۰/۱۰)

نتیجه گیری

سخن، بسیار گفته شد و بسیار سخن هم ناگفته ماند. آنچه گفته شد هم تمامی گفتنی ها در این باره نبود. نه مظالم شاهان و فساد درباریان، با اشاراتی که در جای جای کلام امام راحل آمده قابل احصا است و نه عمق توطئه ها و تهاجمات استعمار به صرف این سخنان معلوم می گردد. چنانکه، در این مجال کوتاه، نه ژرفای ستمی که، در طول سالیان دراز، از سوی خودکامگان بر مردم این سرزمین رفته با چند کلمه قابل تصویر است و نه فرصت ترسیم جنایات این پدر و پسر (سلسله پهلوی) وجود دارد؛ همان گونه که متقابلاً تبیین نقش خطیر فقیهان و الامقام شیعه در تکوین موجودیت عظیم فرهنگی و اعتلای سطح دانش و اخلاق این ملت بزرگ و حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی این مرز و بوم و تعدیل خودکامگیها نیز از گنجایش این مقاله بیرون بوده و شرح آن، چندین کتاب قطور و مفصل می طلبد.

افزون بر این همه، گمان نشود که علمای بزرگ تشیع، در اقدام به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و شکستن شاخ گستاخی خودکامگان کوتاهی ورزیده و ما اینک در مقام توجیه (خدای ناکرده) سکوت یا سازش! آنانیم! خیر تنها این قلم - با همه کم اطلاعی - به لطف الهی، می تواند دهها دفتر مفصل و مستدل در تبیین خدمات و مجاهدات علمی، اجتماعی، سیاسی و دینی آن بزرگواران تدوین کند؛ و این امر، نه از هنر نویسندۀ این سطور، بلکه از وسعت و ژرفای خدمات و مجاهدات عالمان شیعه است، خدمات و مجاهدات پرارجی که با وجود آن همه دستها و دسیسه هایی که در امحاء و از حافظه ها زدودن آثار آنان کوشیده و می کوشند، به قول امام راحل: چونان

خورشید، تابنده و درخشان است.

بلکه، غرض از طرح برخی از رهنمودهای تاریخی امام در فوق، صرفاً روشنگری در مورد پاره‌ای از نکات و مسائل کلی بود که توجه دقیق به آنها ذهن پژوهشگران را در درک بسیاری از نقاط مبهم تاریخ ایران (خصوصاً در مورد اندیشه و عملکرد اجتماعی - سیاسی علمای دین) تشحیذ می‌کند و به عکس، بی‌توجهی به این نکات و مسائل، پژوهنده و محقق تاریخ را، خواسته یا ناخواسته، در دام قیاسهای ناروا، عوضی‌گرفتنها، وارونگریها و وارونگاریهای بسیار می‌اندازد؛ نکات و مسائل کلی‌ای که، به تفاریق، در کلمات منقول از امام آمده بود و اینک یک بار دیگر، برگزیده و عصاره‌ای از آن را مرور می‌کنیم:

۱. نظام شاهنشاهی (به معنای نظام استبداد و خودکامگی) نظامی سخت ناروا، و مظالم شاهان سرچشمه تیره‌روزیهای تاریخی ملت ایران بوده است؛ و خوبهای سلاطین نیز، از آلودگی به برخی مظالم پاک نبوده‌اند، چه رسد به بدهای آنان. در عین حال، حاکمان و قدرتمندان و شاهان در طول تاریخ به خصوص در قیاس میان سلسله پهلوی و شاهان پیش از آن) از حیث شدت و ضعف استبداد در سیاست داخلی و به ویژه ستیز با اساس اسلام و روحانیت و وابستگی به بیگانه، یکسان نبوده‌اند.

شک نیست که سلسله پهلوی، از همان آغاز، بنیاد موجودیت و بقای حاکمیت خود را بر سیاست‌گزاریه‌ها و برنامه‌ریزی‌های ضد اسلامی، و کمکها و تقویت‌های استعمارگران گذاشت، و گذشته از آنکه در سیاست داخلی و خارجی خیانتکار و جانی بود، اصولاً با اساس مذهب و موجودیت علمای دین، ستیزی بنیادین و پیگیر داشت و حیات خود را، به تمامی در مرگ آزادی و عدالت و اسلام و استقلال میهن اسلامی جست و جو می‌کرد. اما سلاطین پیشین، اولاً به لحاظ سیاست خارجی «... خیانت در آنها کم بوده؛ جبّار بودند، تبهکار بودند، تعدّی می‌کردند به مردم؛ اما مملکتشان را... منافع مملکتشان را به مملکت دیگری نمی‌دادند». حتی آغامحمدخان قاجار، سر سلسله قاجار، که در سفاکی، گوی سبقت از بسیاری از شاهان برده، در سیاست خارجی، مثل سلسله پهلوی «خیانتکار نبود؛ در تاریخ نیست که محمدخان قجر برای مملکت دیگری منافع مملکت خودش را داده باشد... همین‌طور سلاطین سابق جنایتکار بودند همه‌شان، اما... مثل» محمدرضا پهلوی «هیچ‌یک از سلاطین ایران خیانت این‌جوری نکردند... سلاطین سابق خیانت به این معنی کم داشتند؛ شاید در قاجار بود یک قدری، اما کم بوده است. قبل از» سلسله پهلوی «خیانت به این معنی نبوده است». حتی احمدشاه - آخرین سلطان قاجار - سلطنت آباء و اجدادی را، به علت سرباز زدن از امضای قرارداد استعماری



كاخ گلستان، سلام عيد نوروز؛ مهدي رحيمي، محسن هاشمي نژاد، محمدرضا پهلوي، عبدالعلي بدره‌اي، علي نشاط [۶۸۶-۱۱ع]

۱۹۱۹ از دست داد و حاضر به خیانت نشد، و استعمارگران برای بلع حریصانه منابع ثروت ایران، از آن جهت «نقشه‌های خود را با بعضی دیگر (رضاخان) در میان گذاشتند» که می‌دیدند «با دست مرحوم احمدشاه نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند».

۲. گذشته از وابسته نبودن یا کم وابسته بودن شاهان پیشین (در قیاس با این پسر و پدر) باید گفت که سلاطین گذشته، به خلاف این پسر و پدر، با اساس اسلام نیز «معلوم نبود که مخالف باشند». همچنین «... بعضی از قوانین اسلام... در آن وقت نیمه عملی بود».

در سیاست داخلی هم، ظلم و زور اکثر سلاطین پیشین (در قیاس آنان با این پدر و پسر - و نیز قیاس بین خود آنها با هم) به لحاظ شدت و ضعف، سطحی یکسان نداشته است. با آنکه در دوران پیش از پهلوی نیز، حکومت در کشور «فاسد بود... و آن وقت هم مرضی اسلام نبود»؛ اما در مقام مقایسه، برای نمونه، مظالم و جنایات شاه معدوم در نیمه خرداد ۴۲ «معلوم نیست که در تاریخ نظیرش اتفاق افتاده باشد الا... نادر» و اصولاً از آن اولی که رضاخان آمد در ایران کودتا کرد تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ملت ایران، «در طول این پنجاه سال... شاید سخت‌ترین ایام بر ملت ایران» گذشته است. افزون بر این، باید توجه داشت که در زمانهای گذشته، گاه «پاره‌ای از وزراء سابق، مشاورین سابق، علماء بودند»، اما «حالا [یعنی در بیست سال اخیر سلطنت محمدرضا] مشاورین چه کسانی هستند؟ اسرائیل!».

ضمناً این نکته نیز نباید از نظر دور بماند که: «همه اینها که... فاسد شدند، این‌طور نبودند که... از اول به این درجه از فساد» باشند و نیز «این‌طور هم نبودند که یک دفعه جهش کرده باشند از یک مرتبه‌ای به مرتبه بالای فساد»، بلکه «اینهایی که دیکتاتور شدند... قدم به قدم، ذره به ذره، رو به دیکتاتوری رفتند... همه اینهایی که فاسد شدند به تدریج فاسد شدند؛ هیچ‌کس یک دفعه فاسد نشده و هیچ‌یک از ماها باید تصور نکنیم که... [مصون] از این هستیم که فاسد بشویم. همه در معرض فساد هستیم».

تمایل به فساد، در واقع، در ذات قدرت نهفته است، حتی آن قدرت مشروعی که مهر تنفیذ فقیه جامع‌الشرایط را بر پیشانی دارد؛ زیرا که هم، آن تنفیذ، تنفیذی محدود و مشروط است و هم، نمونه اسفبار آن مرد یازده میلیون رأیی! (بنی صدر) تجربه‌ای مشهود.

۳. نکته دیگر، توجه به مراحل مختلف، و اختلاف مراحل مبارزه رهبران دینی با مفاسد و منکرات زمانه است. مرحله نخستین این مبارزه، نصیحت مشفقانه علمای دین به دولت‌ها و ارباب قدرت است؛ توصیه آنان به رعایت عدل و حفظ مصالح عمومی، و

گوشزد کردن مصالح و مفسد امور و پیش‌بینی تبعات سوء اوضاع و احوال جاری به دولتها و جامعهٔ مسلمین - همراه با دعوت مردم به حفظ آرامش.

رهبران الهی، در صورت احساس خطر برای اسلام، «تا حد امکان می‌کوشند که با نشر مطالب، ذکر حقایق، باگفت و گو و مذاکره، و با فرستادن اشخاصی نزد دستگاه حاکمه، مشکله را حل کنند». چنانکه سیرهٔ خود رهبر فقید انقلاب در مراحل آغازین نهضت اسلامی اخیر، چنین بود. اما وقتی که مشاهده شد پای فروش ذخائر و منابع کشور اسلامی به اجانب در میان است و کشور اسلامی در معرض تجاوز و غارت مستعمره‌چیان قرار دارد، مهم‌تر از آن اینکه، متصدیان امور بنای سیاست شیطانی خود را بر محو اسلام و روحانیت گذارده‌اند و، در عین حال، خیره‌سری و خودکامگی و غرور شیطانی آنان، مانع قبول نصیحت و توصیهٔ دلسوزانهٔ علما است، آنگاه است که نوبت به اعتراضهای کوبنده، پرخاشهای تند، برخوردهای قهرآمیز و حتی، در صورت لزوم، به پیکاری خونین می‌رسد. در این مرحله نیز، البته، تشدید تدریجی مخالفت با حاکمیت مقتدر فاسد، متناسب با تعمیق و توسعهٔ تدریجی مظالم و جنایات آن، صورت می‌گیرد. اگر فی‌المثل، روزی امید به اصلاح سران عمدهٔ ارتش منتفی گشت، باز از توصیهٔ عناصر پایین ارتش به توبه و بازگشت به آغوش ملت، دریغ نمی‌شود؛ زیرا بنای علما و رهبران دینی، همه جا تا آخرین حد امکان، بر «آدم‌سازی» و ایجاد «تحول و توبه» در افراد است (و البته، گاه فرصت توبه و اصلاح سران درمی‌گذرد و یا توبهٔ آنها، توبهٔ گرگ تلقی می‌شود و کیفر شدید وی، در هر حال، اجتناب‌ناپذیر می‌گردد).

چنانکه در دوران این پسر و پدر - به خصوص، محمدرضای بعد از جنایت ۱۵ خرداد و خیانت کاپیتولاسیون - وقتی دیده شد که دستگاه حاکمهٔ کشور کمر به نابودی دین و محو استقلال و هدم روحانیت بسته است و خودکامگان به هیچ صراطی مستقیم نیستند و لهیب آتش بزرگی که بر پیکر اسلام و استقلال افتاده با زلال نصیحت و تماس و مذاکره و غیره خاموش شدنی نیست، کار به پرخاشها و افشاگریها و اتمام حجتها و سپس نیز به اهتزاز پرچم سرخ قیام کشید و عدو سبب خیرگشت! و دین - به طور غیرمستقیم - به دست عنصری فاجر چون محمدرضا تأیید شد! (لایزال یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر!).

۴. و اما مسئلهٔ ورود افراد به دستگاههای ظلم: حسن و قبح این امر، بسته به این است که این کار به چه انگیزه و از سوی چه اشخاصی صورت می‌گیرد؟ و چه آثاری بر آن مترتب است؟

نخست باید توجه داشت که اصولاً «وارد شدن در کارهای دولت، دو حال دارد: یکی

برای کمک به ستمکاری‌ها و پر کردن کیسه و جیب، و بر ضرر کشور و توده قیام کردن» است. شک نیست که «این‌گونه دخالت در کار دولت، حرام» و مخالف با حکم شرع و عقل است. «و دیگری، برای کمک به ستمدیدگان و رفع بیدادگریها و خدمت به توده و کشور. ما آن را حرام نمی‌دانیم که هیچ، بلکه آن را عبادت و خداپرستی می‌دانیم و خدای جهان برای آنها، علاوه بر شرافتها و سربلندیها که در میان جامعه تهیه می‌کنند، جزایهای نیکو و عطاهای فراوان در آن جهان قرار داده است.»

به دیگر بیان: «در همان تشکیلات خانمانسوز و دیکتاتوری هم، اگر کسی وارد شود برای جلوگیری از فسادها و برای اصلاح حال کشور و توده، خوب است؛ بلکه گاهی هم واجب می‌شود.» چنانکه، شیخ اعظم فقاقت، شیخ انصاری، نیز در کتاب شریف مکاسب می‌فرماید: «داخل شدن در عمل سلاطین گاهی هم واجب است و آن در وقتی است که امر به معروف و نهی از منکر واجب توقّف به آن داشته باشد.»

۵. حال باید دید که رمز «مماشات» عالمان شیعه با «اساس» تشکیلات حکومتی عصر خود چه بوده است؟ علت عمده این امر، علاوه بر علل دیگر، آماده نبودن اوضاع و ناآمادگی شرایط برای تشکیل حکومت اسلامی - و با توجه به این امر - اعتقاد مراجع دینی به رجحان «وجود» آن حکومتها (با همه فساد و معایبش) بر «نبودن» هیچ‌گونه حکومت و، در نتیجه، ایجاد هرج و مرجها و اغتشاشهای خانمانسوز اجتماعی - سیاسی، بود.

پر پیدا است «تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است، لکن» مجتهدان وقتی می‌دیدند «که آن را از آنها نمی‌پذیرند، اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچ‌گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند به هم بزنند... بلکه بسیاری از علمای بزرگ عالی‌مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی کردند: مانند خواجه نصیرالدین و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهائی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها...»

«مجتهدین هیچ‌وقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند. فرضاً که این قوانین را برخلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند، باز مخالفت با آن نکرده و نمی‌کنند؛ زیرا این نظام پوسیده را باز بهتر می‌دانند از نبودنش» آری، «با آنکه جز سلطنت خدایی، همه سلطنتها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است؛ ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می‌شمارند و لغو نمی‌کنند...»

«به حکم عقل و [اصل دوم متمم] قانون اساسی [مشروطه]، هر قانونی برخلاف

قوانین اسلام باشد در این مملکت قانونیت ندارد. از این جهت و جهات دیگر... این مملکت تاکنون [یعنی اوایل سلطنت شاه معدوم] به مملکت مشروطه شناخته نشده؛ زیرا هم مجلس برخلاف قانون [اساسی] است و هم انتخابات و هم قوانین آن؛ لکن با همه وصف، مجتهدین با همین آش شله قلمکار هم مخالفت را جایز نمی دانند و از همه، در حفظ و حراست آن در موقع خود، پیشقدم تر هستند...»

۶. روابط و مناسبات برخی از علمای شیعه با حکام و سلاطین عصر خود، به نظر می رسد از مماشات با اساس حکومت فراتر رفته و به نوعی همکاری و تعامل رسیده است. در این زمینه چه باید گفت و به تعبیری روشن تر: سُر ارتباط و گاه همکاری برخی از فقهای بزرگ شیعه از قبیل خواجه نصیر طوسی و محقق کرکی و شیخ بهائی و علامه مجلسی با دستگاههای وقت چه بوده است؟

در این زمینه، نخست باید خاطر نشان ساخت که این عالمان بزرگوار «آخوند درباری نبودند. این اشتباهی است که بعضی نویسندگان ما می کنند، سلاطین اطرافیان این آقایان بوده اند. اینها اغراض سیاسی داشتند، اغراض دینی داشتند.» مبدا کسی - از سر ساده انگاری و سطحی نگری - «خیال کند که اینها مانده بودند برای کسب عزت و احتیاج داشتند به اینکه سلطان حسین و شاه عباس به آنها ساختن دستگاه»، تربیت و «آدم سازی» ارباب قدرت، «مهار» قدرتها در حد امکان، و از این راه، «خدمت به عالم اسلام و الوهیت» بود.

اگر ما نیز، در دوران طاغوت «می توانستیم، آن طوری که آنها می خواستند، خدمت کنند [خدمت کنیم]، ما هم وارد می شدیم. برای اینکه مقصد این است که انسان درست بکنیم. اگر انسان بتواند که محمدرضا را انسان بکند، بسیار کار خوبی است. انبیاء برای همین آمده اند... علم انبیاء، علم آدم سازی است، قرآن هم یک کتاب آدم سازی است...» اما البته، ناگفته پیداست که محمدرضا - چنانکه دیده شد - عنصری آدم بشو، و لااقل تعدیل پذیر نبود!

کار این بزرگان، در حقیقت، «یک گذشت و مجاهده نفسانی» جهت «ترویج دیانت، و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق» بود؛ آن هم در محیطهای تاریکی که بعضاً «درخواستشان این بود که شش ماه دیگر اجازه بدهید ما حضرت امیر علیه السلام را سب بکنیم». نعوذ بالله تعالی منه.

سؤالی که در اینجا مطرح می شود آن است که، آیا ارتباطها و تماسهای فقهای یاد شده با حکومتهای عصر خویش، آثار مثبتی نیز به همراه داشت یا فاقد هرگونه تأثیر بود؟ پاسخ این است که ارتباط و تعامل مزبور، اجمالاً خالی از تأثیرات مثبت و مبارک نبوده

است: «... مرحوم مجلسی و امثال مرحوم مجلسی که در دستگاه صفویه بود، صفویه را آخوند کرد، نه خودش را صفویه کرد. آنها را کشاند توی مدرسه و توی علم و دانش و اینها، تا آن اندازه‌ای که البته توانستند». «... برای ترویج دیانت و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق، اینها متصل شدند به یک سلاطینی و این سلاطین را وادار کردند، خواهی نخواهی، برای ترویج مذهب، مذهب تشیع».

بنابراین، سلاطین تاریخ - در عین آلودگی «تقریباً بی‌استثنای» آنان به مظالم و مفساد - چنین نبوده است که، از صدر تا ذیل، آن هم به یک اندازه، سرسپرده اجنبی و وطن‌فروش باشند. بویژه از حیث سیاست خارجی، سلسله پهلوی، حسابی دارند و امثال ناصرالدین شاه، حسابی، و آغامحمدخان قاجار و احمدشاه نیز حسابی. در استبداد و ستمکاری نیز، از حیث شدت و ضعف، و ژرفا و گستره، مرتبه‌ای یکنواخت نداشتند. در اینجا نیز، نادر افشار و آغامحمدخان قجر، حسابی جدا از امثال ناصرالدین شاه، و این سه نیز، حسابی سوای احمدشاه دارند. و البته فراموش نشود که همه آنها «تقریباً بی‌استثنا»، از آلودگی به برخی مظالم و پاره‌ای نقاط ضعف، مصون نبوده‌اند.

همچنین، عمق و دامنه فساد و دیکتاتوری در هر یک از آنان نیز، در طول سلطنت، یکسان نبوده و به مرور ایام، اوج و حضیض یافته است.

حساب امیرکبیر، با آنکه وزیر اعظم دستگاه استبداد بود، از ناصرالدین شاه جداست و حساب ناصرالدین شاه نیز (بالأخص در سیاست خارجی) با این پسر و پدر [= سلسله پهلوی] یکی نیست. و حتی حساب محمدرضا شاه - پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با محمدرضا شاه پس از کودتا [که به تعبیر امام در یکی از سخنرانیها: در قضیه کودتای ۲۸ مرداد، محمدرضا شاه رفت و رضاشاه برگشت!] و به ویژه با محمدرضای پس از جنایت ۱۵ خرداد ۴۲ و تصویب کاپیتولاسیون، از حیث سوء عمل در سیاست داخلی و خارجی - یکسان نمی‌باشد.

همان‌گونه که مرحوم امیرکبیر نیز - که جان بر سر دفاع از استقلال و پیشرفت ایران گذاشت و با توطئه و همکاری مشترک استعمار خارجی و استبداد داخلی، رگ حیاتش در حمام فین کاشان زده شد - تافته‌ای صددرصد جدا بافته و وصله‌ای کاملاً ناجور با اجزاء دستگاه ناصرالدین شاه (در روزگار ولیعهدی وی در تبریز) و با محیط سیاسی حاکم بر تبریز آن وقت، نبود. بلکه آن مرحوم، خود، دست پرورده محیط و ثمره نهالی بود که پیش از وی، امثال میرزا بزرگ فراهانی و قائم‌مقام ثانی و امیرنظام زنگنه، با خون

دل بسیار، نشانده بودند. پس از قتل امیر نیز - هر چند استعمار به بسیاری از مطامع پلید خود نائل گشت و آن مشعل دیگر فروغ نخستین خود را باز نیافت - اما، به تمامی نیز خاموش نشد و تا سالها بعد، کسانی چون میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک انصاری (یعنی همان ملا محمدسعید عشلقی گرمرودی سابق که امیر، وی را با خود به پایتخت آورد و کاتب راز خود ساخت و وارد وزارت خارجه نمود)، در حد توان، به تداوم سیاست خارجی مستقل امیر می‌کوشیدند.^{۱۴} و البته پیدا است که امثال امیرکبیر و قائم‌مقام ثانی و مؤتمن‌الملک انصاری نیز، هیچ‌کدام، معصوم و صددرصد بی‌نقص نبوده‌اند.

داوری امام راجع به خدمات و مجاهدات علمای شیعه

در پایان این بحث، بد نیست با دیدگاه و داوری کلی امام راحل (قدس سرّه) راجع به عملکرد روحانیت شیعه در طول تاریخ آشنا شویم.

حضرت ایشان در پیام مهمی که در ۱۳ اسفند ۱۳۶۷ (به مناسبت یازدهمین فجر آزادی در کشور) صادر فرمودند، ضمن اشاراتی زیبا و حماسی به «شهدای عزیز حوزه‌ها و روحانیت» در جبهه نبرد با ارتش متجاوز بعث، شرحی شیوا از خدمات و مجاهدات علمای شیعه بیان داشته‌اند. نخستین بخشی که از خدمات روحانیت تشیع، در پیام امام بازگو شده، بخش مربوط به خدمات علمی و فرهنگی آنان در تبیین و ترویج و پاسداری از فرهنگ ناب اسلامی است:

تردیدی نیست که حوزه‌های علمیه و علمای متعهد در طول تاریخ اسلام و تشیع، مهمترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کج‌رویها بوده‌اند. علمای بزرگ اسلام در تمام عمر خود تلاش نموده‌اند تا مسائل حرام و حلال الهی را بدون دخل و تصرف ترویج نمایند. اگر فقهاء عزیز نبودند معلوم نبود امروز چه علمی به عنوان علوم قرآن و اسلام و اهل بیت به خورد توده‌ها داده بودند.

جمع‌آوری و نگهداری علوم قرآن و اسلام و آثار و احادیث پیامبر بزرگوار و سنت و سیره معصومین علیهم السلام و ثبت و تبویب و تنقیح آنان در شرایطی که امکانات بسیار کم بوده است و سلاطین و ستمگران در محو آثار رسالت، همه امکانات خود را به کار می‌گرفتند کار آسانی نبوده است که بحمدالله امروز نتیجه آن زحمات را در آثار و کتب بابرکتی همچون کتب اربعه و کتابهای دیگر متقدمین و متاخرین از فقه و فلسفه، ریاضیات و اصول و نجوم و کلام و حدیث و رجال،

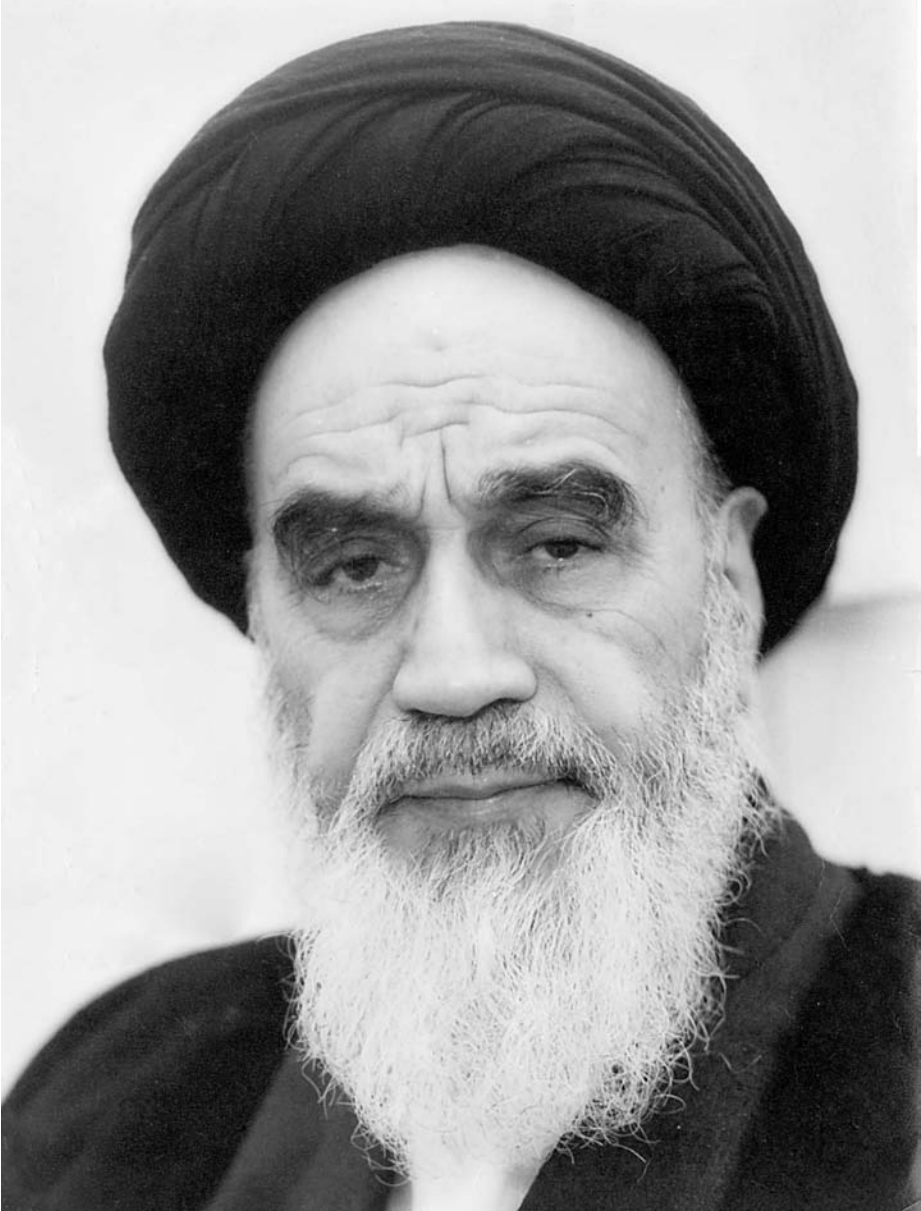
۱۴. در کتابی مستقل که قریباً توسط مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران منتشر خواهد شد، تفصیلاً به خصایل مثبت و خدمات ذی‌قیمت مؤتمن‌الملک انصاری پرداخته‌ایم.

تفسیر و ادب و عرفان و لغت و تمامی رشته‌های متنوع علوم مشاهده می‌کنیم. اگر ما نام این همه زحمت و مرارت را جهاد فی سبیل الله نگذاریم چه باید بگذاریم. در بعد خدمات علمی حوزه‌های علمیه سخن بسیار است که ذکر آن در این مختصر نمی‌گنجد. بحمدالله حوزه‌ها از نظر منابع و شیوه‌های بحث و اجتهاد غنی و دارای ابتکار است. تصور نمی‌کنم برای بررسی عمیق همه جانبه اسلامی، طریقه‌ای مناسب‌تر از شیوه علمای سلف یافت شود. تاریخ بیش از هزار ساله تحقیق و تتبع علمای راستین اسلام، گواه بر ادعای ما در راه بارور ساختن نهال اسلام است.

بخش دیگر از خدمات علمای شیعه، به مبارزات پیگر آنان در راه دفاع از استقلال و آزادی کشورهای اسلامی، و پاسداری از حقوق محرومان و مظلومان، بر می‌گردد:

صدها سال است که روحانیت اسلام تکیه‌گاه محرومان و مظلومان بوده است. همیشه مستضعفان از کوثر زلال معرفت فقهای بزرگ سیراب شده‌اند. از مجاهدات علمی و فرهنگی آنان که به حق از جهاتی افضل از دماء شهیدان است که بگذریم آنان در هر عصری از اعصار برای دفاع از مقدسات دینی و میهنی خود مرارتها و تلخیهایی متحمل شده‌اند و همراه با تحمل اسارتها و تبعیدها و زندانها و اذیت و آزارها و زخم‌زبانها، شهداء گرانقدری را به پیشگاه مقدس حق تقدیم نموده‌اند.

شهداء روحانیت منحصر به شهداء مبارزه و جنگ در ایران نیستند. یقیناً رقم شهداء گمنام حوزه‌ها و روحانیت که در مسیر نشر معارف و احکام الهی به دست مزدوران و نامردان غریبانه جان باخته‌اند زیاد است. در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی، علمای اسلام اولین کسانی بوده‌اند که بر تارک جبینشان خون و شهادت نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی اسلامی را سراغ کنیم که در آن، حوزه و روحانیت پیشکسوت شهادت نبوده‌اند و بر بالای دار نرفته‌اند و اجساد مطهرشان بر سنگ فرشهای حوادث خونین به شهادت نایستاده است؟ در پانزده خرداد و در حوادث قبل و بعد از پیروزی، شهداء اولین از کدام قشر بوده‌اند؟ خدا را سپاس می‌گذاریم که از دیوارهای فیضیه گرفته تا سلولهای مخوف انفرادی رژیم شاه، و از کوچه و خیابان تا مسجد و محراب امامت جمعه و جماعات، و از دفاتر کار و محل خدمت تا خطوط مقدم جبهه‌ها و میداین مین، خون پاک شهدای حوزه و روحانیت افق فقاقت را گلگون کرده است و در پایان افتخارآمیز جنگ تحمیلی نیز رقم شهداء و جانبازان و مفقودین حوزه‌ها نسبت به قشرهای دیگر زیادتر است. بیش از دو هزار و پانصد نفر از طلاب علوم دینی در سراسر ایران در جنگ تحمیلی شهید شده‌اند و این رقم نشان می‌دهد که روحانیت برای دفاع از اسلام و کشور اسلامی ایران تا چه حد مهیا بوده است.



[۱۱۶۹-ع۸]

امروز نیز همچون گذشته، شکارچیان استعمار در سرتاسر جهان از مصر و پاکستان و افغانستان و لبنان و عراق و حجاز و ایران و اراضی اشغالی، به سراغ شیردلان روحانیت مخالف شرق و غرب و متکی به اصول اسلام ناب محمدی (ص) رفته‌اند و از این پس نیز جهان اسلام هر از چندگاه شاهد انفجار خشم جهانخواران علیه یک روحانی پاک باخته است. علمای اصیل اسلام هرگز زیر بار سرمایه داران و پول پرستان و خوانین نرفته‌اند و همواره این شرافت را برای خود حفظ کرده‌اند و این ظلم فاحشی است که کسی بگوید دست روحانیت اصیل طرفدار اسلام ناب محمدی با سرمایه داران در یک کاسه است و خداوند کسانی را که این گونه تبلیغ کرده یا چنین فکر می‌کنند نمی‌بخشد.

روحانیت متعهد به خون سرمایه داران زالو صفت تشنه است و هرگز با آن سرآستی نداشته و نخواهد داشت. آنها با زهد و تقوی و ریاضت درس خوانده‌اند و پس از کسب مقامات علمی و معنوی نیز با همان شیوه زاهدانه و با فقر و تهیدستی و عدم تعلق به تجملات دنیا زندگی کرده‌اند و هرگز زیر بار منت و ذلت نرفته‌اند. دقت و مطالعه در زندگی علمای سلف، حکایت از فقر و نهایتاً روح پر فتوت آنان برای کسب معارف می‌کند که چگونه در پرتو نور شمع و شعاع قمر تحصیل کرده‌اند و با قناعت و بزرگواری زیستند. و در ترویج روحانیت و فقاقت، نه زور سرنیزه بوده است و نه سرمایه پول پرستان و ثروتمندان، بلکه هنر و صداقت و تعهد خود آنان بوده است که مردم آن را برگزیده‌اند.

در ادامه پیام، امام به نکته درخور توجهی اشاره می‌کنند که می‌تواند پاسخگوی برخی شبهات رایج درباره علمای دین باشد:

مخالفت روحانیون با برخی از مظاهر تمدن در گذشته، صرفاً به جهت ترس از نفوذ اجانب بوده است. احساس خطر از گسترش فرهنگ اجنبی، خصوصاً فرهنگ مبتذل غرب، موجب شده بود که آنان با اختراعات و پدیده‌ها برخورد احتیاط‌آمیز کنند. علمای راستین از بس که دروغ و فریب از جهان خواران دیده بودند، به هیچ چیزی اطمینان نمی‌کردند و ابزاری از قبیل رادیو و تلویزیون در نزدشان مقدمه ورود استعمار بود. لذا گاهی حکم به منع استفاده آنها را می‌دادند.

آیا رادیو و تلویزیون در کشورهایی چون ایران و سالیلی نبودند تا فرهنگ غرب را به ارمان آورند و آیا رژیم گذشته از رادیو و تلویزیون برای بی‌اعتبار کردن عقاید مذهبی و نادیده گرفتن آداب و رسوم ملی استفاده نمی‌نمود؟

فراز زیر از پیام فوق، نوعی نتیجه‌گیری و جمع بندی از فرازهای فوق پیام را دربر دارد:

به هر حال، خصوصیات بزرگی چون قناعت و شجاعت و صبر و زهد و طلب علم و عدم وابستگی به قدرتها و مهمتر از همه احساس مسئولیت در برابر توده‌ها، روحانیت را زنده و پایدار و محبوب ساخته است و چه عزتی بالاتر از این که روحانیت با کمی امکانات، تفکر اسلام ناب را بر سرزمین افکار و اندیشه مسلمانان جاری ساخته است و نهال مقدس فقاہت در گلستان حیات و معنویت هزاران محقق به شکوفه نشسته است. برآستی اگر کسی فکر کند که استعمار، روحانیت را با این همه مجد و عظمت و نفوذ تعقیب نکرده و نمی‌کند، ساده اندیشی نیست؟...
 یقیناً اگر جهانخواران می‌توانستند ریشه و نام روحانیت را می‌سوختند ولی خداوند همواره حافظ و نگهبان این مشعل مقدس بوده است و ان شاء الله از این پس نیز خواهد بود به شرط آنکه حیل و مکر و فریب جهانخواران را بشناسیم...^{۱۵}

سخن آخر

در بررسی روابط و مناسبات عالمان بزرگ شیعه با حکام و سلاطین وقت، باید همه نکات و مؤلفه‌های فوق را در نظر گرفت و مثلاً درباره مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری و عالمان همفکر وی در عصر مشروطه، و مواضع آنان نسبت به دربار قاجار و مشروطه خواهان، باید دید که آیا آن مرحوم و یارانش، در تحلیل ویژه‌ای که از اوضاع و احوال کشور در مشروطه اول، و مقاصد مشروطه‌چیان، و توالی و تبعات جریان مشروطه سکولار داشتند، تعطیل مجلس و مشروطه اول را حادثه‌ای سوء و به زیان سلام و مسلمین می‌شمردند یا به عکس، آن پیشآمد را مصداق دفع شرّی بزرگ محسوب می‌داشتند؟ و آیا لحن خوشبینانه و احیاناً جانبدارانه آنها از سلطان وقت، به دفاع از جهات نقص و فساد وی برمی‌گشت یا آنکه، از تقبیح اغتشاشها و هرج و مرجهای استعمارپسند و خانمانسوز کشورمان در نیمه دوم مشروطه اول، و اقدام دولت به پایان بخشیدن به آن اوضاع، ناشی می‌شد؟

گذشته از این، چنانکه کراراً متذکر شده‌ایم، باید دید که اصولاً تلقی و تحلیل ویژه شهید نوری و کسانی چون او، از جهات صلاح و فساد متصدیان وقت کشور، در یک جمع‌بندی کلی چگونه بود؟ و آنان، در دوران امر بین‌المحظورین، و در گردونه «دفع افسد به فاسد»، کدامین جناح را مصداق «افسد»، و «شرّ بزرگ‌تر» می‌شمردند؟

۱۵. در ادامه، امام به خطر تبلیغات استعماری مبنی بر «القاء شعار جدایی دین از سیاست» در جوامع اسلامی، و همسویی و همکاری خواسته یا ناخواسته «روحانیون وابسته و مقدس نما و تحجرگرا» با اهداف استعمار، اشاره می‌کند که شرح آن را - همراه با نکات و مسائل دیگر - باید از همان پیام بازجست.

اگر مواضع شیخ شهید و هم‌زمانش بخواهد به درباری بودن! تفسیر گردد، باید پرسید: پس چرا و چگونه شهید نوری، در روزهای وانفسای جنبش عدالتخواهی، و دژ رفتاری‌های عین‌الدوله، پیشاپیش مبارزین قرار گرفت و در فرجام حیات نیز، آن زمان که کسانی چون محمدعلی شاه و حتی مع‌الأسف امام جمعه وقت پایتخت، از ترس جان، به سفارت روس گریخته بودند، آن چنان استوار و نستوه، بر جای ایستاد، و به بهای از دست دادن جان خویش، از اهتزاز پرچم روسها بر فراز خانه خویش تن زند و در قبال پیشنهاد مصلحت‌اندیشان که پناهندگی سفارت را برای حفظ جان برگزین، مترنم به این کلام جاوید و ماندنی گردید که: «اسلام، زیر بیرق کفر نمی‌رود»!

آری، اصولاً نخست بایستی این معانی - و دهها مؤلفه دیگر - را در حیات سیاسی - اجتماعی شخصیت‌هایی چون شیخ فضل‌الله نوری در نظر گرفت و آن‌گاه، در مقام قضاوت، حکمی به رد یا قبول راند.